

ما و جامعه

علیرضا غلامی



نشر آوای بوف

ما و جامعه

علی رضا غلامی

بازبینی و نشر: قاسم قره داغی

ناشر: آوای بوف

پیش‌گفتار

در این کتاب، تلاش بر واکاوی این موضوع مهم است که چرا «ایران» در دو «دوره» متفاوت فرهنگی با دو فرم سیاسی متفاوت از یک مشکل مشترک یعنی «نبود آزادی» رنج برده است!

در دوران تاریخی- اسطوره‌ای در پسِ کشورگشایی و جنگ‌های پیاپی، اسطوره‌هایی خلق شده که تسلط بر «مردم» نتیجه محتوم آن بوده است. در دوران تسلط مذهب نیز، «مردم» از هر جهت در تنگنا بوده‌اند و زندگی بر آنان دشوار و طاقت‌فرسا شده است.

هدف، رسیدن به ریشه‌های این مشکل اساسی در «فرهنگ» است تا شاید بتوان راه‌گریزی یافت و مردم این کهن‌دیار را از تبعات منفی فرهنگ‌های چیره‌یافته‌ی وارداتی، به‌ویژه «شیعی‌گری» رهانید.

در این مسیر، نقطه مطلوب، رسیدن به پاسخی بر این پرسش جانسوز است که به چه سبب، مردم ایران‌زمین با وجود مبارزات تاریخی بسیار، تا به حال به حکومتی بر پایه آزادی و مردم‌سالاری راستین، دست نیافته‌اند.

پرسش در مورد جامعه‌ای است که از طبیعی‌ترین حقوق خود بی‌بهره است. اینکه هر کسی می‌تواند با خود دینی یدک بکشد یا به قهرمانی در حریم خودش باور داشته باشد ولی کسانی با چنین انتخاب‌هایی نمی‌توانند در حوزه سیاسی، فردیت خود را تبلیغ کنند. یا در موضوعی دیگر، فردی هزینه می‌کند، به عربستان می‌رود و برمی‌گردد. همین سفر، برای او «اعتبار» می‌آفریند بی‌آنکه کاری کرده باشد. بله، فرهنگ شیعی تنها از یک سفر ساده برای کسانی «جایگاه» می‌تراشد. و از این نمونه، بسیار است.

قصد دارم با بررسی نظرات و آرای انسان‌های مختلف که در دوران تبعید بی‌انتهایم با آنان مواجه شده‌ام به این موضوع بپردازم که آیا در جامعه‌ای چون ایران با این تکرار و تنوع فرهنگی می‌توان به دگرگونی فرهنگی امید داشت. و اینکه آیا با دقت در انقلاب‌ها و فرم‌های حکومتی در جوامع مختلف می‌توان برای رسیدن به جامعه‌ای آزاد در ایران به راه‌حلی رسید. آیا این، حسرتی ابدی خواهد بود و افسوسی ماندگار. و یا شاید هم باید به نمونه‌برداری و تقلید سطحی و بزک‌شده از فرهنگ درست جوامع پیشرفته و آزاد بسنده کرد!

و یا اینکه با خوشبینی به این نتیجه امیدبخش رسید که ما مردم ایران، می‌توانیم با تمام تفاوت‌های فرهنگی به نسخه‌ای نجات‌بخش برای آینده دست یابیم تا مسیر کام‌جویی‌های قدرت‌طلبان را ببندیم و بیش از این اجازه ندهیم از «مردم» نردبانی برای رسیدن به مطامع خویش بسازند.

معتقدم افرادی که با یک ایدئولوژی و تفکر عقیدتی خاص در جامعه در پی انقلابی هستند تا از نظرات آن‌ها پیروی شود، نمی‌توانند به مردم جامعه بشارت آزادی - به مفهوم واقعی - بدهند، چرا که آن‌ها از تفکرات سازمانی، گروهی و حزبی خود پیروی می‌کنند که در چهارچوب خاص همان جریانات تعریف می‌شود و پس از مدتی کوتاه تحمل رفتار و افکار دیگری خارج از آن محدوده فکری سازمان یا حزب خود را از دست داده و سعی بر این دارند که خواسته خود را بر جامعه حاکم کنند از این‌رو دیر یا زود به یک‌سونگری مبتلا می‌شوند.

لازمه پایان دادن به این بلا، چیزی جز تحلیل و تفسیر دقیق‌تر از فرهنگ حاکم بر مردم ایران نیست. به‌طور نمونه باید با آفت حماسه‌سازی و قهرمان‌پروری که در فرهنگ ما ایرانیان بسیار جا خوش کرده با تأمل برخورد کنیم تا این داستان‌های حماسی که هیچکدام از آن‌ها منبع موثقی ندارند و از سویی با دنیای کنونی نیز همخوان نیستند دیگر بر روان و انگیزه ما تأثیر نگذارند و همیشه با واقعیت‌هایی که درون جامعه وجود دارد برای مردم برنامه‌ریزی کنیم. تنها این‌گونه می‌شود هر آن چه که به کار اجتماع و فرهنگ کشور می‌آید نگه داشته و تمام آنچه که باعث می‌شود در جا بزنیم و راه پیشرفت و سامان کشور را مختل می‌کند با قاطعیت دور ریخته شود.

باید پذیرفت زمانی در تاریخ، این کشور برای مردم دنیا مثال زدنی بوده، اما چرا بعد از تسلط اسلام نتوانستیم در جوامع بین‌المللی تأثیری درخور و شایسته داشته باشیم؟ ایران کشوری بوده با قوانین انسانی که بقیه مردمان دنیا قبل از اسلام از قوانین این کشور الگوبرداری می‌کردند. حال چرا ما مردمان این سرزمین در نقاط مختلف این کشور دچار فقر فرهنگی بسیار عمیق شده‌ایم؟ نباید از یادمان برود که سال‌ها و یا شاید بهتر است بگویم قرن‌های زیادی است که گروه‌هایی به همین داستان‌های حماسی که زمانی در تاریخ برای سرگرمی جمعی ساخته شده بود از سر منفعت‌طلبی جان بخشیدند و به‌عنوان واقعیت قالب کردند و با همین ابراز جذب توانستند بر گرده مردم سوار شده و قرن‌ها قدرت حاکمیت بر جامعه را با ایده‌آل‌های خود و سود گروهی به‌دست گیرند.

تلاش کرده‌ام با بررسی چند انقلاب مهم که در جهان اتفاق افتاده و همچنین سیستم‌های حکومتی که کماکان در خیلی از کشورها وجود دارد کمی در مورد نقش هر فرد در جامعه صحبت کنم. البته نباید مسئله دین را نادیده گرفت چون اساسی‌ترین و اصلی‌ترین حماسه‌سرایی و داستان‌سازی از همین ادیان و با اندیشه‌های مذهبی به‌وجود آمده که برای به‌دست گرفتن قدرت از هیچ دروغی فروگذار نکرده‌اند و اگر بر این منوال که تا کنون بوده ادامه پیدا کند همچنان رویای آزادی فقط به‌صورت آرزو برای مردم ایران باقی می‌ماند و مبارزه برای به‌دست آوردن آن ادامه خواهد داشت.

جامعه جهانی رو به پیشرفت اجتماعی است و حکومت‌های تمامیت‌خواه سرانجام روزی وادار به تسلیم می‌شوند. ولی اگر با عبور از فرهنگ جوامع درون خود در مورد این موضوع مهم یعنی پاکسازی فرهنگی و به‌روزرسانی آن کوتاهی کنیم همچنان، این مردم دچار مشکل می‌شوند. چرا که اگر خانه از پای بست ویران باشد دیگر هر اندازه به در و دیوار و نمای آن رنگ و جلا بدهید به کار نمی‌آید و به قطع و یقین فرو خواهد ریخت... پس چه بهتر که هر چه سریعتر و با همیاری و همکاری یکدیگر به این مهم سرعت ببخشیم. خان اول شاید این است که باید تک‌تک ما هوشیارانه با این‌گونه داستان‌ها برخورد کنیم. اگر توجه داشته باشید در حال حاضر حاکمیت بر ایران که حکومتی بسیار واپسگرا است و با همان داستان‌ها توانسته حکومت را در دست بگیرید شروع به داستان‌سرایی بیشتر از دل همان حماسه‌های قدیم ایران کرده، چرا که می‌دانند این حماسه‌سازی در فرهنگ این خطه به راحتی جا باز می‌کند.

حالا که ما مردم ایران در چنین روزگاری توسط این رژیم کاملاً مذهبی گرفتار شده‌ایم، حاکمان به‌خاطر اینکه بنیاد فکری‌شان -اسلام از نوع شیعی- از طرف مردم زیر سؤال نرود به هر جنایتی دست می‌زنند و هیچ ابایی هم از عواقب آن ندارند و به‌خاطر توسعه فرهنگ و اندیشه‌های خود حتی با اکثریت کشورهای جهان سر ناسازگاری برگزیده‌اند تا اینکه در دنیا خودنمایی کنند. این‌ها می‌گویند حالا که هم اسلحه داریم و هم پول، ای مردمان محکومید که به رأی من درآیید چون ما نماینده خدا هستیم!

حکومت‌های ایدئولوژیک چون نه خواست و نه توان برقراری عدالت اجتماعی را دارند پس برای ماندگاری خودشان به زور متوسل می‌شوند و همچنین به آشوب انداختن در منطقه و دروغ گفتن و زیاده‌گویی که با اصل واقعیت وجودی‌شان هم سنخیتی ندارد. آن‌ها برای گریز از وضعیتی که در آن گرفتار می‌شوند و برای ماندگاری اصل ایدئولوژی خود حاضرند هر نوع جنگ و آشوبی به‌راه بیندازند.

به دلیل اینکه در هر نوع جنگی که راه می‌اندازند این مردم هستند که خسارت می‌بینند و از جوامع بین‌الملل عقب می‌افتند. چرا که خواسته چنین حکومت‌هایی اینست که مردم خود را از فرهنگ جهانی دور نگه دارند، ولی در این سال‌ها با وجود اینترنت و ارتباطات سریع بین مردم دنیا و آگاهی مردم ایران از نوع و زندگی واقعی دیگران در سرتاسر نقاط جهان، مبارزات آزادی‌خواهانه سرعت گرفته است. البته باید گوش به‌زنگ باشیم دوباره با داستان‌سرایی روشنفکران در دام دیگری نیفتیم، که این قصه دوباره و چندباره تکرار شود.

ما باید به داستان‌های حماسی ادبیات ایران فقط از دریچه یک قصه و پند و اندرز نگاه کنیم، نه اینکه به‌عنوان یک واقعیت رخ داده در تاریخ بنگریم و آن‌ها را به رهبران و سرمداران یک دوره که حکومت و قدرت کشور را به دست می‌گیرند، نسبت دهیم.

در اینجا از داستان‌سرایی و حماسه‌سرایی که هم در ادبیات و هم در موسیقی ما جا پیدا کرده نمونه می‌آورم.

قهرمانان شاهنامه و یا کتب ادبی کلاسیک دیگر و نیز حماسه‌سرایی در مورد رهبران دینی که با غلو و اقتباس از همان قهرمانان داستان‌های حماسی ایرانیان جایگاه به‌غایت مضحک به آن‌ها داده‌اند که ذره‌ای با واقعیت سنخیتی ندارد. حقیقت روشنی است که انسان چند دهه قبل کمتر از انسان معاصر از امور جهانی آگاهی داشته و پر واضح است که علم این مسائل را در آن زمان اثبات نکرده بود و با گذر زمان با تحقیق در مورد مسائل علمی و یا حتی اجتماعی، حقیقت حماسه‌های پوشالی روشن شده است. و این چه فرهنگ غلطی است که ما کشته‌شدگان هزاره‌های قبل از خود را داناتر از افراد حال بدانیم و بخواهیم رفتار آن‌ها را سرمشق زندگی کنونی قرار دهیم! این عین واپسگرایی است که نظام‌های مذهبی و ایدئولوژیک مردم را مجبور به پذیرش آن می‌کنند. عبدالحسین زرین‌کوب -البته با کمال احترام به ایشان- در جایی می‌گوید: «فرهنگ ما نیمی از قبل از دوره اسلامی است - شامل زرتشت و حافظ و سعدی و غیره- و نیمی دیگر بعد از اسلام که باید از هر دو میراث در فرهنگ کنونی استفاده کنیم.» البته این حرف تا حدودی درست است ولی چون یک قسمت از اساس فرهنگ ما مبتنی بر حماسه‌گرایی و قسمت دیگر دینی است و این هر دو در هم تنیده‌اند، باید بگوییم که اگر آن فرهنگ حماسی و داستان‌سرایی از قبل در بین ایرانیان وجود نمی‌داشت، فرهنگ دین نمی‌توانست به چنین جایگاهی برسد.

هر چه هست باید در پی راه حلی اساسی گشت و یک پیشنهاد جدی اینکه ما باید به یک نوع فلسفه انسانی که به هیچ‌وجه با ماورا ارتباط نداشته باشد برای سیستم حکومتی دست پیدا کنیم، تا آیندگان در چاه مذهب و خرافاتش همچنین گرداب حماسه و اسطوره‌هایش نیفتند و مسئله مردم ایران یکبار در تاریخ به‌طور اساسی حل شود. تنها از این راه است که دیگر گروهی نخواهد توانست با این احادیث و داستان‌های جعلی و برساخته بر مردم حکومت کند.

در این صورت است که شاید بتوان در آینده جامعه‌ای ساخت که در آن به انسان‌ها اهمیت واقعی داده می‌شود و ارزش زنده‌ها بیش از رفتگان است.

ما مردم فارغ از هر نوع اندیشه و تفکری باید به این حقیقت باور بیاوریم که زندگی از آن زنده‌هاست و آن‌ها که در دوره‌های قبل با زندگی بدرود گفته‌اند حتی در جایگاه رهبری، کاری از دستشان بر نمی‌آید. باید باور بیاوریم که مسائل و مصائب زندگی را زنده‌ها رفع می‌کنند و کاری از دست مردگان بر نمی‌آید حتی اگر نام‌شان بر سر در دکان‌هایی دو نبش زرین‌کوب شده باشد...

تابستان ۲۰۲۳

بخش اول

با بررسی روند شکل‌گیری ادیان و مذاهب و فرهنگ ایجاد شده در جوامع بشری تحت تأثیر آن‌ها درمی‌یابیم که متولیان دین با استفاده از داستان‌سرایی و به کمک افسانه‌های قدیم ملل توانستند بر مردم مناطق مختلف جهان تسلط پیدا کنند و امروزه هر دینی در منطقه‌ای از جهان چتر خود را گسترده و به راحتی اجازه ورود به ادیان و اندیشه‌های دیگر را در قلمرو خود نمی‌دهد. جنگ‌هایی که بین آن‌ها رخ داده و می‌دهد گواه این تمامیت‌خواهی و برتری طلبی است و میلیون‌ها انسان جان خود را به‌خاطر جنگ قدرت میان ادیان از دست داده‌اند.

اگر به شکل‌گیری کمونیست که توانسته بود بلوکی از کشورهایی هم سو با خود تشکیل دهد توجه کنیم، در آن زمان تمام ادیان می‌دیدند که ممکن است همه چیز آن‌ها زیر سؤال برود و دکانشان به‌هم بریزد پس متحدانه به تکاپو افتادند تا با کمونیست مقابله کنند و به گونه‌ای با هم در مقابل کمونیست همکاری می‌کردند که گویی تا کنون در تاریخ هیچ نزاع و جنگی نداشته‌اند. ولی حالا که کمونیست کمرنگ شده یا اینکه بهتر است بگوییم نتوانست برای مشکلات دنیای کنونی در مقابل سرمایه‌داری راه حل اساسی ارائه دهد، ادیان برای گسترش سیطره خود سعی می‌کنند جنگ راه بیندازند، ترور کنند و یا به چاپیدن منابع یکدیگر بپردازند.

البته ادیانی که هنوز در مناطقی قدرت را در دست دارند و از سوی گروه‌های مختلف مردم با اقبال روبه‌رو هستند بیشتر روی این مسائل مانور می‌دهند. کشورهایی مثل ایران، عربستان، ترکیه، عراق یا در آفریقا الجزایر، مراکش، سودان و تونس که می‌دانید داعش توانست به راحتی از این کشورها نیروی انتحاری جذب کند و آن‌ها توانستند برای مدت زمانی کوتاه دست به جنایات وحشتناکی بزنند و خود داعشی‌ها معترف بودند که رهبر آن‌ها یعنی «ابوبکر البغدادی» درست مثل پیامبرشان فرمان می‌دهد که زیاد هم بی‌ربط نگفتند.

همه ادیان از قدیم تا کنون یک نوع نگاه به انسان داشته‌اند و فلسفه کلی تمام آن‌ها القای یک جمله به مردم در حیطه حاکمیت خود بوده است؛ انسان قائم به ذات خود نیست! بررسی همین جمله کافیهست تا بفهمیم ادیان از اساس برده می‌خواستند و این موجود زنده به نام انسان نباید از اراده و تفکر خود برای دستیابی به زندگی آزاد همراه با آرامش در جامعه استفاده کند. آن‌ها می‌گفتند که خدا سرنوشت هر فردی را پیش از تولد نوشته است و انسان باید همه چیز را رها و خود را به خدا نزدیک کند تا شاید به واسطه‌ی اعمالش، مورد لطف و محبت خدا قرار گرفته و بعد از مرگ در مکانی به نام بهشت جای گیرد.

در اصل جریان این بود؛ تو ای انسان نباید هیچ گونه مخالفتی نسبت به سیستم و قدرت آن‌ها داشته باشی و باعث دردسر در حاکمیت‌شان بشوی تا آن‌ها بتوانند بدون دغدغه به قدرت خود ادامه و آن را گسترش دهند. یعنی همان‌طور که عیسی مسیح می‌گوید ما بره هستیم!

پس دین و مذهب احتیاج به انسان هوشمند و جامعه‌ی آزاد ندارد! باید گفت که تمامی ادیان از اساس با آزادی انسان مخالف هستند. اعتقاد به خدایی که آن‌ها معرفی کرده‌اند بعد از مرگ به کار می‌آید نه در زمان زنده بودن. مثلاً می‌گویند به خدای ما اعتقاد بیاور و گوش به فرمان ما رهبران دینی باش تا اینکه در آخرت (منظور بعد از مرگ) خود را نجات بدهی!

هستی و ذات انسان وابسته به چیز است که خارج از وجود او است. یعنی اینکه انسان نمی‌تواند برای زندگی خویش برنامه‌ریزی کند و از قبل برای او برنامه‌ریزی شده و به همین دلیل هم فقط باید گوش به فرمان باشد چون برنامه‌ای که برای تو تعیین شده از طریق رهبران دینی وقت به تو ابلاغ می‌شود! پس حاکمیت بر انسان باید تمام و کمال در اختیار دین باشد و با رهبران دینی وقت ارتباط داشته باشی تا آن‌ها برنامه زندگی از قبل تعیین شده را به تو ابلاغ کنند!

این در صورتی است که تمام فلسفه‌های انسانی برای حاکمیت در جوامع، مؤثرتر بوده و به نفع و سود انسان‌ها برای دست پیدا کردن به جامعه کم‌نقص‌تر باشد، ولی ادیان انسان را در جایگاه دوم قرار می‌دهند و اصول و قوانینی را که از قدیم در کتاب‌های خود به‌عنوان قانون الهی معرفی کرده‌اند اصل اول قرار داده و همه چیز انسان را قائل به آن نوشته‌ها و از این‌رو رابطه انسان با خدا را نه برای زندگی او بلکه برای ذات انسان می‌دانند و سخنشان این است که نه فقط بر جامعه انسانی بلکه باید بر جان و مال افراد نیز حاکم باشند.

نتیجه کلی این است که فلسفه ادیان با علم، آزادی، انسانیت و انسان، جامعه‌ی بالنده و هر آن چه که به‌نوعی انسان‌ها را به آزادی و تفکر ترغیب کند سر ستیر دارد. چرا که ادیان برای رسیدن به قدرت و حفظ آن به «تادانی» و رواج «خرافات» نیاز دارند.

نه علم و نه دموکراسی

دین انسان را به عنوان موجودی که دارای فکر و تحلیل از اوضاع است نمی‌پذیرد، فقط باید گوش به فرمان باشد و بس! و او را همانند بره و گوسفند می‌داند! می‌گوید تو فقط خودت را به خدا بسپار همه چیز درست می‌شود! تو ای انسان از توانایی‌هایت چیزی نگو و یا استفاده مکن چرا که این تو نیستی که مسائل را حل می‌کند بلکه همه چیز در دست خدا است اگر او بخواهد همه چیز درست می‌شود و اگر نه، حتماً انسان گناهکاری بوده‌ای که

خدا نخواستہ مسائل حل شود. باید بیشتر خودت را به خدا نزدیک و بیشتر سر کیسه را شل کنی. به این ترتیب جایگاه این موجود زنده را در حد یک شیء بی ارزش پایین می آورد.

به طور خلاصه می توان گفت دین فقط برده می خواهد و با ایجاد «خدای ناپیدا» موفق شده است این برده داری را تا قرن بیست و یکم ادامه دهد!

به راستی چه چیزی مهمتر از جان برای انسان است؟ دین روی جان انسان دست گذاشته و نفراتی تربیت کرده که برای کشتن چند انسان بیگناه با رضایت کامل خودشان، دست به عملیات انتحاری می زنند!

با اینگونه تفاسیر نمی توان انتظار داشت که ادیان برای جامعه انسانی و آزادی ارزشی قائل باشند. از نگاه دین انسان به هیچ وجه نباید آزاد باشد و همواره باید در بردگی از هر نوع و مدلی بنابر شرایط زمان نگه داشته شود. دین خیلی واضح به پیروانش می گوید، ای انسان ها شما نمی توانید آزادانه فکر کنید و یا تقاضای زندگی آزاد داشته باشید، شما همواره باید گوش به فرمان خدا آنهم از طریق گردانندگان و متولیان دینی در روزگار خود باشید تا اینکه به بهشت وعده داده شده بروید وگرنه حتماً در جهنم جای خواهید گرفت!

در ادامه جملاتی از کتاب های مقدس ادیان موجود در دنیای امروز آورده می شود که نظرشان را راجع به انسان گفته اند. این گفته ها تفسیر نیست و احتیاجی به تفسیر هم ندارد فقط ترجمه فارسی این نظرات است:

کتاب زبور - مزمور ۹۵: ۷؛ در دین یهود می گوید ما گله او هستیم و او شبان ما!

کتاب مزامیر (زبور) - مزمور ۱۳۹: ۱-۶، ۱۳-۱۴؛

«تو از نشستن و برخاستن من آگاهی - فکرهای من از تو پوشیده نیست.

تو کار کردن و خوابیدن مرا زیر نظر داری و از همه راهها و روش های من با خبر هستی.»

انجیل یوحنا فصل دهم آیه ۱۴؛ عیسی به پیروان خود می گوید: «من چوپان خوبی هستم گوسفندانم مرا می شناسند و من گوسفندان خودم را می شناسم.»

اشعیا ۴: ۴۱؛ «چه کسی این کارها را کرده است، کیست که سیر تاریخ تعیین نموده است؟ مگر نه من، که خداوند ابدی و ازلی هستم؟»

قرآن سوره ۵۷ «الحديد» جزء ۲۷؛ «اوست اول و آخر و ظاهر و باطن و او به هر چیزی داناست.»

یا در جایی دیگر در قرآن سوره «انعام» آیه ۳۵ می‌گوید: «خداوند هر کس را بخواهد هدایت می‌کند.»

یا در سوره ۶۷ «الملک» آیه ۱۳ می‌گوید: «چه به راز سخن گویند و چه آشکارا او به هر چه در دل‌ها می‌گذرد داناست.»

این جملات در زبور، انجیل و قرآن که در سوره‌های مختلف هر سه کتاب آمده خود به‌خوبی بیان‌کننده اینست که انسان قائم به ذات خویش نیست. از قبل برایش برنامه‌ریزی شده و دست به هر کاری بزند قبل از اینکه انسان کاری کند این خدا است که از همه چیز آگاه است و برای او برنامه‌ریزی کرده و هر چه خدا خواسته در تقدیر او جای داده پس در این صورت انسان که به گفته کتب دینی از خودش اراده‌ای ندارد هر اشتباهی که انجام می‌دهد از طرف خدا در او دمیده شده و خواست درونی او نبوده، پس نباید چیزی به نام گناه برای انسان در نظر گرفته می‌شد و همه اشتباهاتی که انسان می‌کند از طرف خدا است!

تا این زمان که هنوز یک چهارم از قرن بیست و یک را نگذرانده‌ایم ادیان و ایدئولوژی‌های زیادی در بین مردم خود را معرفی کرده‌اند و هر کدام در ابتدای راه سعی بر این داشته‌اند که خود را به دروغ حامل خواسته‌های مردم معرفی کنند ولی در اصل برای به دست گرفتن قدرت در جامعه بوده است. تعداد زیادی از این ادیان و اندیشه‌ها در روند تاریخ مجبور به توقف شده‌اند و دیگر حتی اسمی از آن‌ها وجود ندارد با توجه به اینکه آن ادیان، تاریخی دیرینه داشته‌اند ولی وقتی ایده‌های جدید که با زندگی بشریت روی کره زمین بیشتر همخوانی داشته‌اند رواج پیدا کردند آن ادیان که قدمتی هزاران ساله داشتند به نابودی رفته و فراموش شدند. مثل ادیان «مزدآپرستی» و «مانوی» در ایران یا دین چند هزار ساله «میتراپی» که منشأ آن از ایران و هند بوده است. دین «شین تو» و «تائو» از چین، «توتم پرستی» در رم باستان که چندین قرن قدمت داشته‌اند و «انسان پرستی» در یونان. در جاهای مختلف جهان هر گروه و ملتی دین و آیینی برای خود داشته‌اند که در حال حاضر یا کلاً نابود شده‌اند و یا پیروان بسیار کمی از آن‌ها به‌جای مانده که بعضی از آن ادیان قدمتی چند هزار ساله داشته‌اند.

ضمناً باید اینجا مطرح کنیم این ادیان سه گانه که در حال حاضر در دنیای کنونی تا حدود زیادی جولان می‌دهند نیز باید روزی به تاریخ پیوندند، چرا که آن‌ها هم توان حل مسائل و مشکلات واقعی انسان‌ها را در زمان حال و آینده نه چندان دور ندارند. هر چند که گروه‌هایی با توجه سود و نفعی که می‌برند به هر دری می‌زنند که این رویداد را به عقب بیندازند ولی گریزی از سرنوشت نیست و باید به تاریخ پیوندند و به‌صورت خاطره از آن‌ها یاد خواهد شد و در آینده دورتر مطمئناً از خاطره‌ها هم پاک می‌شوند.

چرا که در آینده مسائل زندگی انسان‌ها بسیار پیچیده‌تر از زمان حال می‌شود و با جادو، حماسه‌سرایی و یا وعده دادن نمی‌توان مشکلات را حل کرد و ما مردم ایران باید به این نکته برسیم که با درک و فهم از سیستم‌های حکومتی راه و روشی برای زندگی‌مان انتخاب کنیم. از این رو برای شروع کار باید سیستم‌های حاکمیت در جوامع مختلف را شناخت است و به طور جدی و گسترده در این راه گام برداشت.

ما مردم ایران هر چند که ملتی با پیشینه‌ی تاریخی و تنوع فرهنگی هستیم ولی تا کنون ابداع‌کننده و یا معرف هیچ نوع سیستم حکومتی نبوده‌ایم که بتوان آن را تبیین کرد و برای چندین قرن چشممان را به فیلسوفان این طرف و آن طرف دوخته‌ایم و با اقتباس از آن‌ها چیزی همراه با خداپرستی و دینی ساختگی به نام «اسلام» را انتخاب کرده‌ایم و از همان زمان وضعیت را برای سودجویان یک‌سونگر فراهم و همیشه به این سمت حرکت کرده‌ایم.

اگر تاریخ چند هزار ساله ایران را نگاه کنیم همیشه مشکل این بوده که حاکمان ما در آخر به خودرأیی رسیده‌اند و دلیل آن هم تبیین نادرستی است که از حاکمیت داشته‌اند. مشکل، نداشتن نوعی اندیشه خاص فلسفی و در هم پیچیده شدن دین و فلسفه است که در نهایت منجر به آش شله قلمکاری به اسم دولت و حاکمیت می‌شود. نتیجه‌ی همه‌ی این موارد و جدایی‌ناپذیر بودن دین از حاکمیت و یک‌سونگری، «دیکتاتوری» است. همان‌طور که در حاکمیت فعلی ایران می‌بینید که هیچ نوع اندیشه و تفکر دیگری غیر از آنچه در چهارچوب دین و مذهب باشد، شنیده و تحمل نمی‌شود و حتی به هیچ نوع فلسفه حکومتی اعتقاد ندارند و آنچه که از خود به عنوان فلسفه تعریف می‌کنند نیز مغلطه‌ای بیش نیست.

مذهب همواره خواستار حاکمیت بر جامعه و یا جایگاه بیشتر بوده و با دکان خود سعی بر این داشته خود را مسئول اخلاق جامعه بداند و ابتدایی‌ترین رفتارهای انسانی را به عنوان اخلاق و رفتار در جامعه، برای مردم بازگو و خود را پدیدآورنده آن رفتار بدیهی انسانی معرفی کند و با ادعای ارتباط با ماورا خود را تطهیر کرده و تقدس به خود دهد تا با این کار خطوط قرمزی برای مردم مشخص کند و عبور از آن‌ها را برای مردم بسیار خطرناک جلوه دهد.

مشروعیت یک حاکمیت از مردم گرفته می‌شود نه از دین ولی شوربختانه در کشور ما حاکمیت با دین تعریف شده و حاکمان بیشتر به فکر ایجاد خطوط قرمز هستند تا رفاه و آسایش مردم. می‌خواهم ادعای بزرگتری کنم؛ مشروعیت دین هم از مردم گرفته می‌شود حال آن که در ایران مردم حتی برای معرفی خود نیز به اجبار از نام مذهب‌شان مشروعیت و هویت می‌گیرند. اگر این مشکل اساسی کشور حل نشود باید بگوییم که ما مردم ایران نمی‌توانیم به آزادی که خیلی از مردم جهان از آن بهره می‌برند آن هم در چهارچوب فرهنگ و آداب خودمان دست پیدا کنیم.

ادیان باستانی

دین از تلاش انسان برای دستیابی به نوعی احساس امنیت به وجود آمد. آدمی در پی یافتن راهی برای آرام کردن خود در مقابل غرایز درونی بود چرا که آن‌ها را باعث ضعف و باز دارنده رشد و تکامل خود می‌دانست. باید راه حلی برای بسیاری از پرسش‌های بی پاسخ می‌یافت تا اینکه بتواند بر غرایز خود غلبه کند و روند روبه‌جلو را ادامه دهد. پس در آن دوران که علم، چندان وسیع نبود برای پیمودن روند طبیعی خود دست به ابتکار زد و پدیده‌ای به نام «دین» را شکل داد و هیچ وقت گمان نمی‌کرد این پدیده‌ی عجیب تا هزاران سال بعد به واسطه کسانی که توانستند دکانی از این فکر اولیه به وجود بیاورند و با استفاده از آن برای خود منبع درآمد داشته باشند ادامه پیدا کند.

حال پرسش این است که اگر دین فقط برای آرام کردن بعضی از غرایز انسانی بوده است چرا در همه امور زندگی و مرگ وارد شده؟ در پاسخ باید گفت دین هم مانند همه موارد دیگر روند تکاملی داشته و بنابر شرایط و هم‌گام با جوامع انسانی که حرکت رو به جلو داشته‌اند قوانین خود را وسعت داده است تا اینکه برای پرسش‌های جدیدتر جوابی همراه با سفسطه پیدا کند. مثلاً همین ساختن شیطان یک جواب همراه با دوز و کلک در مقابل بدی‌های انسان‌یست و هر کار بدی که انسان انجام می‌دهد اگر از طرف دینداران و رهبران بزرگ دینی باشد آن را به شیطان نسبت می‌دهند و خود را مبرا می‌دانند که مثلاً شیطان در جلدم رفت که این موضوع در همه ادیان وجود دارد. جالب است که اگر فردی اندیشمند حرفی و یا کاری بر خلاف دین و آیین حاکم بر جامعه بزند و یا انجام دهد به آن نمی‌گویند کار شیطان بوده و او را مجازات می‌کنند که دیگران به خود جرأت مخالفت با دکانشان را ندهند!

خلاصه کنیم پس دین، برای این به وجود آمد تا انسان بتواند در طول زمان به روند تکاملی خود ادامه داده و موانعی را که باعث عقب‌افتادگی و یا در جا زدنش بود رفع کند. اکنون که علم تا این حد پیشرفت کرده و دین در برابر علم چیزی برای ارائه ندارد، انسان برای پیدا کردن پاسخ واقعی و اساسی پرسش‌های خود به سمت علم و تجربه رفته است. از این رو دیگر زمان آن رسیده که دین را در جعبه خود جای دهند و از آن به عنوان یکی از اکتشافات بشری در روند تکاملی یاد کنند. البته باید یادآوری کنیم که روند تکاملی دین تنها در حوزه اجتماعی و نه علمی، رخ داد. انسان‌ها در آن زمان هنوز به خرد جمعی در حوزه اجتماعی نرسیده بودند که بتوانند در بعضی از مناطق به علت اختلاف نظر اساسی دور هم جمع شوند و قوانین اجتماعی تدوین کنند. در چنین مناطقی فردی اندیشمند برای پیشبرد و گرفتن قدرت جامعه دست به چنین ابتکاری می‌زد چون انسان‌ها فقط از این طریق معنای ارتباط با ماوراء را درک و قبول می‌کردند که دور هم جمع شوند و جامعه را به رشد برسانند

در غیر این صورت یعنی بدون پیدایش دین انسان نمی‌توانست به غرایز خود پاسخ و حرکت جمعی روبه جلو را ادامه دهد.

برای اولین بار از گورهای انسان‌های «نئاندرتال» که بین بیست و پنج تا صد هزار سال پیش می‌زیستند آثار و اشیایی پیدا شده است که از داشتن اعتقاد به نوعی دین، حکایت می‌کند.

آن‌ها در گورهای‌شان غذا و ابزار جنگی جا می‌دادند. به همین دلیل حدس زده می‌شود که اولین روح پرستان تاریخ بوده‌اند که به زندگی پس از مرگ باور داشتند.

در دوره عصر «حجر» که به بیست و پنج هزار سال قبل بازمی‌گردد، انسان‌هایی به نام «کرومانیون» وجود داشتند که کمی ظاهرشان با انسان‌های کنونی یا خردمند فرق داشت. مثلاً سر آن‌ها کمی بزرگتر بود.

آن‌ها هم مثل نئاندرتال‌ها مردگان خود را در نزدیکی محل سکونت اموات همراه با غذا و آلات جنگی دفن می‌کردند که از این حالت می‌توان فهمید آن‌ها به زندگی پس از مرگ اعتقاد داشتند و نقاشی‌هایی که از آن‌ها به جای مانده از باورشان به زایش، سحر و افسون حکایت می‌کند.

آن‌طور که شواهد به جای مانده از انسان‌های اولیه نشان می‌دهد در حال حاضر هم می‌توان شباهت‌هایی را در اعتقادات مردم سراسر دنیا با باورهای انسان بدوی مشاهده کرد.

پس تا اینجای کار متوجه می‌شویم که دین و مذهب مربوط به یک دوره خاص و محدود نبوده است. بلکه این

روند به دنبال آرام کردن غرایز و نیازهای انسان از سال‌های بسیار دور به وجود آمد ولی در بعضی از زمان‌ها کسانی با سر هم کردن تمام این موارد ادعا کردند از ماوراء پیام گرفته‌اند که آن هم برای دستیابی به قدرت و یا راهبری جامعه بوده است چون آن زمان انسان‌ها از علومی به نام «باستان‌شناسی» و «تاریخ» آگاهی نداشتند و افرادی با ادعای ارتباط با ماورا می‌خواستند مردم را به دنبال خود بکشانند. این بهترین روش برای پاسخگویی به آن‌ها بود. همین جمله‌ی «اوست که همه چیز را می‌داند» که در همه ادیان قدیم و جدید مطرح شده بیانگر اینست آن‌ها که خود را پیام‌آوران خدا معرفی می‌کردند نمی‌توانستند برای همه‌ی پرسش‌های انسان‌ها در آن زمان پاسخی داشته باشند و با یک جمله‌ی مغلطه‌آمیز همه چیز را به خدا واگذار می‌کردند. این نوع فرهنگ را در جوامع امروزی نیز می‌توان مشاهده کرد. انسان‌ها باید این پرسش را مطرح می‌کردند که اگر اوست که همه چیز را می‌داند و تو با او در ارتباط هستی می‌توانی با خدای خود صحبت کنی پس جواب پرسش‌های ما را از او بپرس. اگر مردم در در آن زمان نسبت به این مورد اصرار می‌ورزیدند دوباره به آن‌ها پاسخی مغلطه‌آمیز می‌دادند. مانند موسی که وقتی مردم از او می‌خواهند که شکلی از خدای خود به آن‌ها نشان دهد او می‌گوید خدا این کار را ممنوع و حرام کرده و اگر برای چنین درخواستی اصرار داشته باشید شما را عذاب می‌دهد!

در ادامه این بحث قصد داریم در مورد آیین‌ها و فرهنگ‌های اعتقادی مختلف صحبت کنیم.

دین در عصر سنگ

باید در نظر گرفت که دین نخستین کوشش انسان برای دستیابی به امنیت در جهان بود و به دنبال غلبه بر غریزه‌ی ترس شکل گرفت که کماکان بر وجود و روان ما حاکمیت دارد. همانطور که در اول این بحث گفته شد ما نشانه‌هایی از انسان در صد هزار سال قبل داریم که به نوعی دین و مسلک اعتقاد داشته است. ظروف و ابزار جنگی که در گورها یافت شده نشان از باور انسان‌های آن دوره به بیداری دوباره‌ی روح دارد. در گورهای انسان‌های کرومانیون که بیست و پنج هزار سال پیش می‌زیستند شواهدی پیدا شده که قدر مسلم حاکی از وجود نوعی دین و مسلک است. ادیان مختلفی از هزاران سال قبل در بین انسان‌ها رواج داشته است که هیچ دلیل خاص و روشنی برای آن‌ها مطرح نشده ولی به واسطه ترس و حساسیت از مسائلی که در وجود انسان شبهه وارد می‌کرد انسان‌ها به عنوان دین روشی را برگزیدند که هیچ‌گونه توضیح فلسفی برای آن وجود ندارد. خوب دقت کنید ادیان و مذاهبی که بعدها یعنی در زمان جدیدتر توانستند توسط پیروان خود دارای فلسفه و قانون شوند نقطه‌ی آغازشان همین آیین‌ها و ادیان اولیه بوده است. به متنی که در مورد ادیان و اعتقادات نوشته شده توجه کنید و خود مقایسه‌ای نسبت به حال انجام دهید. در ادامه به چند نوع از ادیان و مسلک‌هایی که در زمان‌های بسیار دور وجود داشته‌اند می‌پردازیم. بعضی از این مسلک‌ها امروزه در نقاطی از جهان که هنوز به تکامل اجتماعی نرسیده‌اند وجود دارند. به عنوان مثال در مناطقی از جنگل‌های هندوستان مردمی زندگی می‌کنند که خود نمی‌خواهند با جامعه خارج از محدوده زندگی‌شان ارتباط داشته باشند و به دیگران هم اجازه‌ی ورود به محدوده‌ی خود را نمی‌دهند. یا همچنین در مناطقی از استرالیا افرادی هنوز به صورت قبیله‌ای زندگی می‌کنند که حتی با تیر و کمان آشنایی ندارند و با تراشیدن سنگ ابزاری برای شکار ساخته‌اند. در این مناطق تمدن هنوز وارد نشده ولی آن‌ها دینی دارند که خود، به وجود آورده‌اند و مناسک آن را انجام می‌دهند.

تابوپرستی

یکی از باورهای آن زمان که مردم فرد یا شیئی را به عنوان «تابو» معرفی می کردند و اگر کسی با آن ها تماس فیزیکی پیدا می کرد مثلاً به صورت سهوی به آن ها برمی خورد باید خود را تطهیر و برای آن باید از خون و یا آتش استفاده می کرد که دچار عذاب نشود.

آنیمیسم

یکی دیگر از باورهایی که در بین انسان های آن زمان وجود داشت «جاندارانگاری» یا «آنیمیسم» بود. آن ها می گفتند هر موجود زنده و یا غیر زنده که روی کره زمین وجود دارد دارای روح است. از سنگ و چوب و فلز تا انسان ها و حیوانات همه را دارای روح می دانستند و به همین خاطر با همه چیز روی کره زمین با احترام برخورد می کردند (ارواح پرستی).

پرستش طبیعت و روح

در زمان های بسیار قدیم عده ای بودند که طبیعت و روح درون شیء را پرستش می کردند. مثل بعضی از مردم هند که ظاهر بت را می پرستیدند و آن را مثل موجودی زنده می دانستند و با آن مانند زندگان رفتار و آن را تطهیر می کردند و اعتقاد داشتند که همان بت دارای روح است.

سنگ پرستی

معتقدین به این باور هر نوع سنگی را که در طبیعت وجود دارد مورد پرستش قرار می دادند. گاه به سنگ ها شکل داده و به آن ها ادای احترام می کردند و سنگ هایی که از قضا به زمین می خوردند احترام بیشتری داشتند. آن ها سنگ ها را می بوسیدند و با احترام خاصی بر زمین قرار می دادند. بعضی ها معتقدند بوسیدن «حجرالاسود» که حجاج باید برای آن نوبت بگیرند ریشه در همین اعتقاد دارد. در خیلی از نقاط دنیا سنگ پرستی مرسوم بوده است. حتی امروزه نیز افرادی می گویند بعضی از سنگ ها دارای انرژی هستند و می توانند به ما کمک کنند که همین اعتقاد در فرهنگ های کنونی نیز رسوخ کرده است. باید اشاره کنم از آنجا که قبلاً تبر را از سنگ می ساختند هنوز در آلمان و کشورهای اسکاندیناوی به تبر احترام خاصی می گذارند.

اعتقاد به گیاهان

یکی دیگر از اعتقادات مردم در دوره‌های گذشته «گیاهپرستی» یا عبادت نباتات بود. آذین درخت کریسمس و یا ساختن دکل با گیاهان و گل‌ها برای جشن تابستان مخصوصاً در اروپا از همین اعتقاد می‌آید. حتی گذاشتن سبزه در سفره هفت سین نیز از همین باور گرفته شده است. همچنین بستن پارچه، نخ و چیزهایی از این دست به درختان برای برآورده شدن آرزوها که تقریباً در همه‌ی جهان مرسوم است ریشه در همین اعتقاد دارد.

جانورپرستی

صورت دیگر «توت‌پرستی» است. در بعضی از نقاط دنیا اعتقاد بر این بود که روح انسان بعد از مرگ به حیوانات منتقل می‌شود که همان تناسخ است. اعتقاد به خون‌آشام چه به صورت انسان و یا حیوان از همین باور پدید آمده است. گروهی از مردم جهان اعتقاد داشتند که برای کشتن و خوردن حیوانات، باید مراسم و آداب مذهبی ویژه‌ای رعایت شود.

اسطوره‌پرستی

مردم در بعضی از فرهنگ‌ها، قهرمانان اسطوره‌ای خود را پرستش می‌کردند و به آن‌ها قدرت ماورایی می‌دادند. در یونان «ژئوس» و همچنین در رم باستان «ژوپیتر» خدای بزرگ رومیان بود که هر دو انسان بودند. حتی در زمان حال در فیلیپین عده‌ای هستند که رهبر قبیله خود را می‌پرستند و اعتقاد دارند او دارای نیروی غیبی است و انجام هر کاری برایش امکان‌پذیر است.

آتش‌پرستی

در دوره‌ای از تاریخ مردم به آتش و نیروی پاک‌کنندگی آن ایمان داشتند. آن‌ها آتش، هوا، خاک و آب را عناصر اصلی پاک‌کننده و باروری می‌دانستند. در دوران بعد، دین «زرتشت» بر همین مبنا به وجود آمد و عناصر چهارگانه را مقدس دانست.

حیوان پرستی

نشانه‌های این اعتقاد را هنوز هم در نقاط مختلف دنیا می‌توان دید. انسان‌های نخستین فکر می‌کردند حیوانات دارای قدرت ماورایی هستند و به همین خاطر آن‌ها را می‌پرستیدند. این باور همچنان در فرهنگ‌های مختلف جهان جا دارد.

مثل نماد بعضی از کشورها که از حیوانات گرفته شده است. آمریکا؛ عقاب، ایران؛ شیر، اسکاندیناوی؛ گاو ماده و هند؛ گاو. اگر خوب دقت کنیم بسیاری از کشورهای جهان کماکان حیوانی خاص را به عنوان نماد و نشان خود انتخاب کرده‌اند.

قربانی کردن

«قربانی کردن» در جوامع مختلف بشری تاریخ دیرینه‌ای دارد.

انسان‌های نخستین با دیدن بلایای طبیعی مثل زلزله، سیل و حمله حیوانات و یا حتی موجودات موزی یا باد و طوفان فکر می‌کردند که آن‌ها احتیاج به هدایایی دارند تا آرام شوند. از این رو با قربانی کردن حیوانات و یا حتی انسان در بعضی نقاط دنیا مثل کشورهای شمال اروپا سعی می‌کردند که طبیعت را آرام کنند و یا اینکه از زمین بخواهند محصول خوبی به آن‌ها بدهد.

رسم قربانی کردن در جهان امروز، از همین فرهنگ دیرینه می‌آید. باید کسانی در این مراسم موقع تقدیم قربانی چیزی می‌گفتند. آن‌ها افرادی خاص بودند که طبقه خاخم، کشیشان و آخوندها را در ادیان بعدی تشکیل دادند. در خیلی از ادیان جدید همین شیوه عمل. مثلاً در ذبح اسلامی برای کشتن حیوانات دعای خاصی می‌خوانند.

حتماً شما داستان نوح و کشتی‌اش را در کتاب‌های تورات، انجیل و قرآن خوانده و یا شنیده‌اید. این داستان از حماسه‌ی بسیار قدیمی «گیلگمش»^۱ گرفته شده و بعد در کتاب‌های آسمانی به عنوان سخن خدا آورده شده است! همه این داستان‌ها که در کتب مقدس آمده‌اند نه واقعیت بلکه فقط افسانه‌های پیشینیان بوده‌اند که مردم برای سرگرمی می‌ساختند و همین داستان‌ها بعدها به عنوان ایده و اعتقاد به مردم آن زمان خوانده شده است! اکنون بسیاری از همین داستان‌های قدیمی میان آن‌ها که داستان‌ش می‌دانند و آن‌ها که واقعیتی از طرف خدا به پیامبران، به صورت خط قرمز درآمده و از آنجا که متولیان دین بیشتر مواقع در قدرت بوده‌اند و تحمل شنیدن حرفهای مخالف خود را نداشتند مخالفان را به راحتی می‌کشتند.

^۱ - یکی از قهرمان‌های اسطوره‌های بین‌النهرین باستان و شخصیت اصلی حماسه‌ی «گیلگمش» است.

نتیجه‌گیری

باید توجه کرد که زیر بنای تمامی ادیان موجود که در دوره‌های بعدی ابراز وجود کردند از اعتقادات انسان‌های نخستین گرفته شده است و در هر دوره، افرادی بنا بر مصلحت روزگار خویش چیزی به آن اضافه و یا شاید کم کرده باشند.

به عنوان مثال مسئله «جاودانگی روح» که در همه‌ی ادیان به آن اشاره شده است شاید قدمتی حدود بیست و پنج تا صد هزار سال و چه بسا بیشتر داشته باشد ولی شواهد منطقی به دست نیامده است. این اندیشه میان انسان‌ها از دیر باز وجود داشت نه اینکه کسانی مثل زرتشت، موسی، عیسی و یا محمد چیز جدیدی یافته و مردم را به قبول کردن آن قانع کرده باشند. پس وقتی پیامبران از «روح» سخن می‌گفتند برای مردم آن‌زمان آشنا بود که از چه چیزی حرف زده می‌شود.

آنچه در این بخش توضیح داده شد عقاید و اعتقادات مردم در گذشته بود. فقط دعوا بر سر این بوده فردی که ادعای ارتباط با خدا را می‌کرد باید از طرف مردم مورد قبول واقع می‌شد. مثلاً محمد پیامبر اسلام چندین و چند سال در مکه وقت صرف کرد ولی نتوانست پیروان زیادی دور خود جمع کند. تعداد کسانی که طی دوازده سال به او ایمان می‌آوردند ناچیز بود و به چهل نفر نمی‌رسید ولی در مدینه بالاخره دستش به ثروت و مال می‌رسد و بعدها آرزوی دست نیافتنی اعراب را در قالب بهشت می‌ریزد تا اینکه بتواند افرادی را برای جانفشانی در اطراف خود داشته باشد.

به عیسی مسیح توجه کنید در طی سه سال تبلیغ نتوانست بیش از دوازده نفر دور خود جمع کند و زمانی که دستگیر می‌شود یکی از یاران نزدیکش او را کاملاً نفی می‌کند.

«مانی» پیامبر ایرانی می‌گفت آورنده دین جدیدی است در صورتی که از همان اصولی که در آن زمان میان مردم رایج بود و عیسی مسیح هم از آن‌ها استفاده کرد، بهره می‌برد و به عنوان اصول دین «مانوی» به مردم معرفی می‌کرد.

بنیاد و اساس هر نوع قانونی که بعدها به عنوان قوانین دین مطرح می‌شد از زمان‌های بسیار قبل وجود داشت ولی هر کس که خود را پیامبر معرفی می‌کرد خواسته‌های خودش را در کنار قوانین موجود در جامعه بگذارد که مورد پذیرش مردم آن‌زمان بود و برای رسیدن به اهداف خود برنامه‌ریزی کند تا اینکه سرانجام قدرت را به دست گیرد. مثل محمد پیامبر اسلام در مورد ازدواج و همبستر شدن با کنیزان، مسلماً در آن موقع این امر در جامعه مورد پذیرش نبود ولی او برای اینکه به خواسته‌ی خودش برسد خدا را وارد ماجرا می‌کند تا برایش شهادت دهد! خیلی‌ها آمدند و چنین ادعایی کردند و موفق نشدند که شاید ما نام آن‌ها را ننشیده باشیم و کسانی نیز بودند که در این راه اقبال چندانی برای به سرانجام رسیدن مسیرشان به دست نیاوردند ولی بعدها عده‌ای توانستند از

نظریات آن‌ها برای نان و نوای خود سود برده و آن‌ها را دوباره به میان بکشند. مثل جریان عیسی مسیح، که چهارصد سال پس از مرگ او اقبال به طرفدارانش روی کرد تا اینکه توانستند ذره ذره قدرت را در اروپا به دست گیرند. البته آن‌ها هم جنایات وحشتناکی نسبت به مردم اروپا مرتکب شدند.

این پرسش پیش می‌آید که چرا بیشتر ادیان در خاورمیانه پدید آمده‌اند؟ ادیان در جایی ظهور پیدا کرده‌اند که در یک کلمه وحشی‌گری و بی‌عدالتی بیشتر بوده است. از این رو مردم آن منطقه از فقدان آرامش و عدالت اجتماعی و ظلم و جور در عذاب بوده‌اند.

از این رو در طول زمان کسی یا کسانی با مطرح کردن نوعی دیدگاه برای به دست گرفتن قدرت و تا حدودی ایجاد قانون در جامعه که به نفع آن شخص و یا گروه بود، به ترویج افکار خود می‌پرداختند و کسانی که خود را به خدای نادیده و ناشنیده وصل می‌کردند اقبال بیشتری داشتند چرا که مردم به آن سطح از آگاهی نرسیده بودند تا بتوانند حرف‌های آن‌ها را بچالش بکشند.

اگر دین و آیینی سود و نفعی برای مردم می‌داشت به آن روی خوش نشان می‌دادند. به قول معروف اگر نیاز اقتصادی مردم را حل نمی‌کرد بعد از مدتی به فراموشی سپرده می‌شد. چرا که به قول ما ایرانیان «بی مایه فطیر است».

متولیان ادیان برای تسلط بر مردم در فکر پیشبرد نظرات و ایده‌آل‌های خود برای تصرف تمام قدرت جامعه بودند.

اسلام را در نظر بگیرید در ۱۲ سال اول نتوانست کار زیادی پیش ببرد ولی وقتی دستشان از لحاظ اقتصادی باز می‌شود و تقسیم ثروت می‌کنند مردم به آن‌ها روی خوش نشان می‌دهند.

اگر به روش ادیان بنگرید این روحیه ادامه پیدا می‌کند. به جنگ‌های اسلام نگاه کنید. برای پیشبرد سلطه خود بود چون اگر خدایی در این میان با آن همه توانمندی که برایش تعریف شده اگر می‌خواست که ظلم و جور نباشد به راحتی عدالت را برقرار می‌کرد.

نبود قانون مدون، جنگ و نزاع بین مردم، دزدی، رنج و نبود آسایش و اگر بخواهیم خیلی خلاصه بگوییم وجود بی‌عدالتی‌های اجتماعی بسیار زیاد، گاهی گروهی را وادار می‌کرد برای به دست آوردن حق خود عکس‌العملی

نشان دهند و خلاف جهت حاکمان رفتار کنند و به دنبال آن، بی‌امنیتی و وحشی‌گری در این جوامع اوج می‌گرفت. به همین خاطر در هر دوره فردی پیدا می‌شد و ادعای ارتباط با ماوراء می‌کرد تا برای به دست گرفتن قدرت پیروان بیشتری پیدا کند تا برای او و نظریاتش جانفشانی کنند. از این رو با استفاده از داستان‌های قدیمی که بیشتر مردم آن‌زمان به عنوان واقعیت پذیرفته بودند و اضافه کردن چاشنی رویای مردان منطقه، برای خود

جنگجو جمع می‌کرد و در نهایت آن‌ها که وضعیت اقتصادی‌شان خوب شده بود برای رسیدن به امکانات و یا رویاهایی که در داستان‌ها آمده بود جانفشانی می‌کردند.

بخش دوم

کشورهای دیگر با کمک ایده‌های فیلسوفان خود برای ایجاد روش سیاسی مناسب، رو به جلو می‌رفتند و افراد مختلف به فکر دادن نظریه‌ای برای نوع حکومت‌داری بودند تا اینکه یک سیستم حکومتی به مردم خود و جهان معرفی کنند که انسان‌ها در آن سیستم بهترین بهره را از زندگی ببرند مثل دموکراسی، لیبرالیسم، سوسیالیسم و غیره که مردم در آزادی و راحتی زندگی کنند و از ظلم و ستمی که ادیان بر مردم روا می‌داشتند فاصله بگیرند. باید توجه کرد تمام ایده‌های فلسفی در مورد حاکمیت و در رأس جامعه بودن، همه‌ی مسائل اقتصادی مردم را در نظر گرفته است، چون اساس کار برای داشتن جامعه‌ای آرام و بدون دغدغه، ایجاد وضعیت اقتصادی پایدار برای همه مردم است. اگر چنین نباشد به یقین میان مردم ناهمگونی پیش می‌آید و تبعیض طبقاتی بالا می‌گیرد و این خود آغاز اختلاف در اجتماع است. از آنجا که هر نظام مسلط بر جامعه دارای پایگاه خاصی از مردم است پس فقط از حامیان خود حمایت می‌کند و بدین صورت نابرابری‌های اجتماعی پدیدار می‌شوند. زمانی که حامیان اصلی نظام هنجارها را نادیده می‌گیرند و مرتکب جرائمی از قبیل اختلاس، دزدی و فساد می‌شوند حکومت‌هایی چون ایران به خاطر نگرانی از ایجاد شکاف میان حامیان خود، برای مجازات آن‌ها اقدامی جدی نمی‌کنند و از این رو فساد از هر مدل در چنین سیستم‌هایی رشد می‌کند. به عنوان مثال اولین باری که خبر اختلاس بزرگ حامیان و هواخواهان نظام به بیرون سرایت کرد «رهبر فرزانه!» که به زعم خود می‌خواست غائله را ختم به خیر کند در یکی از سخنرانی‌هایش گفت: «زیاد کشش ندهید!» و این موضوع نشان داد که او قصد ندارد برای حامیان خود در قبال این گونه خلاف‌ها مجازاتی تعیین کند و راه را برای اختلاس‌گران هموارتر کرد و سبب شد تا بتوانند از کشور خارج شوند. اختلاس‌گران با پول‌های دزدی از کشور خارج شدند. این موضع‌گیری او باعث شد که اختلاس‌ها و دزدی‌هایی در ابعاد نجومی انجام شود که در بعضی از موارد رقم اختلاس باورکردنی نبود. همچنین هر نوع فساد که از طرف حامیان حکومت یا دست‌اندرکاران نظام آشکار شد مجازات درخور توجه‌ای در پی نداشت.

به همین دلایل، تبعیضات اجتماعی کم‌کم اوج می‌گیرد و مردم شروع به اعتراض می‌کنند و از آنجا که حاکمیت انگیزه‌ی حل مسئله را ندارد از ابزار خشونت در مقابل ناراضیان و اعتراض‌کنندگان استفاده می‌کند. نظام‌های سیاسی برای اینکه اهدافشان لطمه نخورد و در پیشبرد ایده‌آل‌هایشان توقیفی پیش نیاید و همچنین پایگاه

اجتماعی آن‌ها دچار آسیب نشود سعی می‌کنند روی تمام ناهنجاری‌هایی که از طرف حامیان پیش می‌آید سرپوش بگذارند. درست مثل وضعیت کنونی در ایران که نظام حاکم با حمایت از افراد و پایگاه خودی، دست به جنایت نسبت به اقشار دیگر جامعه می‌زند و در نهایت این‌گونه نظام‌ها به «دیکتاتوری» منجر می‌شوند. افرادی همانند رهبر حکومت ایران یا «صدام حسین» و «قذافی» به این علت که خود را مغز متفکر و راهبر اندیشه‌های عقیدتی و ایدئولوژی در جهان معرفی می‌کنند هیچ وقت حاضر نمی‌شوند از اصول و ایدئولوژی خود کوتاه بیایند و به مردم امتیازی خلاف عقاید و یا اصول فکری‌شان بدهند و به همین خاطر است که در لحظات آخر همه چیز حتی جانشان را به طور بسیار ناباورانه از دست می‌دهند.

فرهنگ

ما ایرانیان تقریباً بیشتر اوقات درگیر جنگ و حماسه‌آفرینی بودیم و همیشه یک نفر به عنوان اسطوره و نجات‌دهنده معرفی می‌شد که بقیه می‌بایست از او الگو می‌گرفتند و این شده بود فرهنگ عامه مردم ایران که همیشه کسی می‌آید و بقیه را نجات می‌دهد و لازم نیست مردم کاری بکنند تا اینکه به آزادی برسند. همچنین این تفکر قدمت تاریخی در فرهنگ ایران دارد اینکه همیشه منتظر هستند تا کسی خود را به عنوان رهبر معرفی کند و هر خزعبلاتی که بگوید با دیده منت پذیرا باشند و اگر دیدگاهی از طرف دین باشد راحت‌تر در جامعه جا باز می‌کند حداقل در سال‌های قبل بدین شکل بود.

اما با توجه به اینکه در سال‌های اخیر دین و مذهب همه چیز خود را با داشتن قدرت در ایران به مردم نشان داد همه به‌روشنی دیدند که دین نمی‌تواند جوابگوی مشکلات جامعه کنونی باشد ولی هنوز بعضی از همین مردم در ایران منتظر هستند دین ابتکاری به خرج دهد تا به باور آن‌ها که برای بعد از مرگ برنامه‌ریزی شده لطمه‌ای وارد نشود و زندگی خود را تا هنگام مرگ با باور خوش بهشت به سرانجام برسانند. چون اگر این واقعیت را قبول کنند که زندگی دیگری در کار نیست دچار افسردگی می‌شوند.

آخر کسی نیست به این‌ها بگوید که حتی اگر بعد از مرگ بهشتی هم برای شما وجود داشته باشد! نمی‌توانید بنابر سخن وعده‌دهندگان، در آزادی زندگی کنید که اگر چنین بود پس قوانین این ادیان می‌بایست به بهترین شکل برای آزادی و عدالت اجتماعی تدوین می‌شد و دیگر کسی نیاز نداشت برای به دست آوردن آزادی از جان مایه بگذارد.

«دین» همچنین تهدیدی برای آزادیخواهان است چرا که می‌خواهد انسان را در نادانی نگه دارد تا گردانندگان آن به خواسته‌های خود برسند و از این رو است که ادیان تا کنون پایدار مانده‌اند چون همواره کسانی هستند که

از این شگرد برای سروسامان دادن به زندگی خود در حد استانداردهای بالا آن هم بدون نیاز به زحمت فیزیکی، بهره برند.

در قدیم به‌ویژه در دین اسلام بیشتر دیده شده که برای تأمین مالی خود و سربازان از راهزنی، جنگ و کشتار هیچ ابایی نداشتند و از همان جنگ‌ها می‌توان فهمید که کسی به دنبال راهنمایی دیگری نبوده است بلکه به فکر مال و اموال قبایل اطراف به خصوص یهودیان پولدار و اعراب ثروتمند در آن زمان بودند چون رهبر این جریان خوب فهمیده بود که از طریق ثروت می‌تواند به قدرت برسد. پس برای رسیدن به آن هر کاری را انجام می‌داد و سرانجام تمام منطقه را گرفت.

ولی اکنون که نمی‌توان از این روش استفاده کرد، با ایجاد آشوب و رواج خرافات در جامعه مردم را به سمت خود می‌کشاند و بر سیستم داخلی فشار وارد می‌کنند و همیشه آماده هستند در صورت به وجود آمدن ناملایمات در اعتراضات مدنی و سیاسی، به دستور حاکم وقت فوراً خود را مثل بختک روی قدرت اجرایی جامعه بیندازند. کاری که با ما ایرانیان شد و همه دنیا نظاره‌گر آن بود.

و این نتیجه‌ی دستیابی و تسلط نظام حاکم بر ثروت و منابع مالی یک کشور است که هم برای ارزش‌های دینی خود می‌تواند به راحتی خرج کند و هم به اندازه‌ی کافی برای دزدی‌های‌شان باقی بماند.

حالا فکر کنید این ایدئولوژی با تمام مشکلاتی که درون سیستم خود دارد و همچنین با همه‌ی زجر و شکنجه‌ای که در هر دوران برای در قدرت ماندن به مردم داده است، بدون آگاهی جمعی از رهبران اولیه آن، در زمان حال این‌گونه به ما تحمیل شد که قدیس بودند و از قبرشان خیرات و معجزات بر می‌آید! در صورتی که لازمه‌ی پایداری‌اش فقط ثروت و خرج کردن است، چون برای نگهداری آن دکان نیرنگ، خدمه لازم است تا همیشه سرپا بماند و در طول زمان و ناملایمات دنیا آن دکان سالم و تمیز نگه داشته شود تا اینکه بتوانند برای خود و فردای فرزندان خود آینده‌ای همراه با رفاه بسازند. بدین وسیله دست‌اندرکاران دین، هم قدرت را دارند و هم ثروت و هم نفوذ در مردم، از این رو برای نگه داشتن آن به هر جنایتی دست می‌زنند و در آخر از نام خدا برای توجیه جنایاتشان استفاده می‌کنند چرا که می‌دانند آن زمان که دین به زیر کشیده شود دیگر نمی‌توانند زندگی مرفه همراه با احترام در بین مردم داشته باشند و هیچ تضمینی برای آینده آن‌ها متصور نیست. به همین خاطر برای نگهداری دکان دین از هر حيله و دروغی استفاده می‌کنند تا قدرت تسلط بر جامعه و مردم را نگه دارند. مثل کسی که گروهی بخواهند تمام سرمایه او را بالا بکشند پس برای نگهداری سرمایه‌اش هرکاری که از دستش بر بیاید انجام می‌دهد چون بود و نبودشان به همین خرافه‌ها بستگی دارد. باور کنید تمام جریان به همین سادگی است که من در چند جمله نوشتم و چیز بیشتری درون آن نیست که قابل فهم نباشد. با کمی

درنگ می‌توان از خود پرسید که آیا انسان‌های پانصد سال پیش می‌توانستند برای انسان‌های عصر دیجیتال و اینترنت قوانینی تعیین کنند که امروزه قابل اجرا و انجام باشد؟!

واقعیت دین به همین سادگی است و مطمئن باشید که غیر از این چیز دیگری نیست. شما در مورد حاشیه‌هایش شنیده‌اید فقط به این خاطر که شما را وادار به قبول آن کنند. باید بگویم تمام ماجرا مغلطه‌ای بیش نیست.

قبل از دین اسلام در ایران قهرمانان ملی و افسانه‌ای اسطوره بودند و بعد تسلط اسلام به‌ویژه رواج مذهب شیعه مردگان عرب اسطوره‌ی ما ایرانیان شدند که با «توسل» به آن‌ها و «دخیل» به قبورشان همیشه خواسته‌ایم به آرزوهایمان برسیم!

و اکنون می‌بینیم که سرانجام این کشور تاریخی با وجود اینکه جزو اولین کشورهایی بوده که مردمش به تمدن رسیده‌اند، یعنی داری فرهنگ و قوانینی شده بودند تا بتوانند با همدلی و همیاری در جامعه زندگی کنند و یکی از کارهایی که این مردم اصلاً دوست نداشتند دروغ گفتن بوده، به کجا کشیده شده است. علاوه بر اینکه مردم از طرف حاکمان خود هر روزه دروغ باران می‌شوند مذهب موجود در این کشور نیز همدلی را تا حد بسیار زیادی در میان مردم تضعیف کرده است.

مثلاً کشور فرانسه را بنگرید به محض اینکه یک ناهنجاری از طرف سیستم حکومتی به وجود می‌آید که اثر جمعی دارد، مردم به صورت تقریباً یکپارچه به خیابان‌ها می‌آیند و همدلانه اعتراض جمعی انجام می‌دهند و این خود مردم هستند که تضمینی برای نگهداری سیستم دموکراسی در کشور می‌شوند نه اینکه سران آن سیستم هر تصمیمی که بخواهند بگیرند و انجام دهند.

این در شرایطی است که حکومت در این کشورها نه کسی را به قتل می‌رساند و یا دستگیر، شکنجه و اعدام می‌کند. ولی در کشور ما ایران حکومت با مخالفان خود هر کاری که حتی نمی‌توانید در دنیای حاضر تصورش را بکنید انجام می‌دهد. متأسفانه کماکان چنین حکومت‌هایی با رفتار و روشی کاملاً رذیلتانه با مردم و مخالفان خود برخورد می‌کنند و در آخر هم بدین شکل توجیه می‌شود که مقابل حکومت خدا و ائمه ایستادن جرم بسیار سنگینی است و مخالف باید به بدترین شکل کشته شود.

در این قسمت می‌خواهم کمی از فرهنگ غالب بنویسم که از اسطوره‌پرستی و اعتقادات مذهبی تأثیر گرفته و سال‌های زیادی است که بر مردم ما چمبره زده و اجازه ورود به هیچ جایگزینی نمی‌دهد و هر کس بخواهد ایده و شیوه‌ای جدید مطرح کند سرکوب می‌شود.

این فرهنگ در موسیقی، آداب روزمره و حتی مثال‌های که در زبان به کار می‌بریم در روابط خانوادگی و غیره که خود بهتر از من می‌دانید رسوخ کرده و به چشم می‌خورد.

ما ایرانیان هنوز همه‌ی مثال‌ها و ارزش‌های انسانی‌مان را با دید مذکر نگاه می‌کنیم. بعد از آمدن دین آن هم با جنگ و کشتار حتی خدا را مردانه معرفی کردند و اگر در روزگاران قدیم زن و یا مادر در میان ما جایگاهی داشت بعد از ورود دین آن اندک جایگاه هم از دست رفت. مثلاً افرادی در فرهنگ ما به زن می‌گویند «ضعیفه» و در جایی که مردی وجود داشته باشد اسم زن خود را صدا نمی‌زنند و یا «پسرخواهی» و هزاران مثال دیگر در این مورد که شما عزیزان از همه‌ی آن‌ها آگاه هستید و من نمی‌خواهم قلم‌فرسایی کنم.

شعر و موسیقی معرف فرهنگ حاکم بر جامعه است. شاعران بسیار خوبی اشعار زیادی در مورد مرد و مردانگی سروده‌اند و همچنین در موسیقی کشور فضای مردانه حکم‌فرماست و به ندرت از توانمندی زنان که نیمی از جامعه هستند صحبت شده است که این از همان نگاه حماسی اسطوره‌ها و مذهب مردانه می‌آید. در زیر چند مثال می‌آورم.

می‌گویند مرد آنست که در کشاکش درد سنگ زیرین آسیاب باشد. این صورتی است که زن‌ها در مقابل دردها خیلی بیشتر از مردان مقاوم هستند. اگر درد زایمان را کنار بگذاریم ظلم و ستمی را که مردها به واسطه‌ی خواست و فرمایش! دین در طول تاریخ به زنان کرده‌اند هیچ مردی نمی‌توانست تاب بیاورد و در چنان شرایطی به زندگی ادامه دهد ولی زنان تحمل کردند و جامعه را به پیش بردند و آنقدر از وضعیت شکوه کردند تا توانستند در خیلی از نقاط دنیا که دین تقریباً جایگاهش را از دست داده بود به حق انسانی خود برسند و باعث بالندگی جوامع خود در عرصه‌های مختلف شوند.

متأسفانه باید گفت علاقمندان به این نوع نگاه مردانه و تبعیض‌آمیز بنا بر فرهنگ مذهبی که برای قرن‌ها روی مردم تسلط داشته، کم نیستند.

فرهنگ ما همانطور که قبلاً گفته شد حماسی و اسطوره‌ای است. مرد بودن را مساوی با انسانیت دانسته و به زن همانند انسانی آزاد که دارای توانمندی است نگاه نکرده، این نوع نگاه اشکالی بزرگ در فرهنگ ما ایرانیان است و هر مردی باید از خود شروع کند و همه افراد جامعه را فارغ از جنسیت به عنوان یک انسان نگاه کند تا بتوانیم آینده‌ای روشن‌تر برای تک تک مردم ایران رقم بزنیم.

در ادامه چند مثال از ادبیات ایران می‌آوریم که همگی در ستایش و ارزش مرد در جامعه است و توجهی به زن نشده و یا حتی به جای مرد کلمه انسانیت به کار نرفته است.

قصد نداریم نام شاعران این اشعار را بنویسیم. شاید تفکر فردی آن‌ها مردگرایانه نباشد و به انسانیت توجه داشته باشند ولی به خاطر نظر کلی جامعه چنین اشعاری سروده‌اند.

*در تنور عاشقی سردی مکن

در مقام عشق نامردی مکن

لاف مردی می‌زنی مردانه باش

*محبت بر خلائق انتهای سادگیست

مردی و مردانگی آخرش آوارگیست

و در مثال عامیانه‌تر:

*هی داداش دل به این دنیا نبند

دنیا اگر مردانگی داشت، اسمش دخترانه نبود.

در قصیده‌ها نیز چنین آمده؛ مردی و مردانگی خصلت انسان‌های بزرگ است و بدون آن‌ها انسانیت رنگ و جلوه خود را از دست خواهد داد.

شاید بتوان در زندگی بسیاری چیزها را از دست داد اما باید شرف و مردانگی را تا پای جان حفظ کرد. در موسیقی اصیل ما هم از حالت حماسی و اسطوره‌ای زیاد استفاده شده است و باز این مشکل به چشم می‌خورد. مثلاً در آوازی که شهرام ناظری یا شجریان می‌خوانند این گونه آمده؛ «مردان خدا پرده پندار دریدند». ما ایرانیان هم با شنیدن این نوع ترانه‌ها لذت می‌بریم و به‌به‌کنان از آن تمجید می‌کنیم. باید یادآوری کنم قصد انتقاد از این دو هنرمند برجسته‌ی کشور را ندارم. می‌دانم آن‌ها هنرمندان بسیار با ارزشی هستند. افتخارات قابل تحسینی برای ایران به دست آورده‌اند و این اشعار را نسروده‌اند.

اینجا سخن از فرهنگ غالبی است که در جامعه ایران جا خوش کرده است. می‌خواهم مطرح کنم که به جای مردان خدا نمی‌شود گفت مردم خدا پرده پندار دریدند.

پس باید بگوییم که فرهنگ ما در جامعه کنونی از دیر باز که اسطوره‌های آن را نگاه می‌کنیم تا کنون که دین به طور کامل چتر خود را بر سراسر این سرزمین گسترانیده دارای یک حس قهرمانانه آن هم از نگاه مردانه است که بر تفکرات ما نیز سایه انداخته است. گاهی از این طرف و آن طرف می‌شنویم که زمانی در ایران «مادرسالاری» داشته‌ایم ولی اگر مسئله را خوب بررسی کنیم و آن را بشکافیم به این نتیجه می‌رسیم که این موضوع فقط درون خانواده رواج داشته نه اینکه به طور وسیع در سطح جامعه، حاکمیت دست زنان بوده باشد.

هر چند در داستان‌های اسطوره‌ای ما جایگاه قابل قبولی برای زن‌ها قائل شده‌اند ولی اساس قدرت و حاکمیت به دست مردان بوده و به همین خاطر است که دین توانسته از تمام قدرتش چهره مردانه بسازد و حاکمیت را قبضه کند. دین تقریباً هیچ جایگاهی برای زنان قائل نشده است.

می‌خواهم یادآوری کنم که اگر در اسطوره‌ها و حماسه‌های ما فقط چند درصد قدرت حاکمیت به دست زنان سپرده شده است، ولی دین تمام قدرت را فقط به مردان واگذار می‌کند و جایگاه زنان را در پستوی خانه و آن‌ها را فقط برای خوشگذارانی مردان می‌داند.

جایگاه دیگر زنان در دین، تزیین بهشت برای اعمال جنسی است ولی به خود زنان در بهشت جز برده جنسی بودن برای رضایت مردان جایگاهی نداده است.

همچنین باید گفت «اسطوره» و «دین» بنا بر قدمت طولانی که در فرهنگمان دارند در جان مردم کشورهای خاورمیانه و حتی می‌توان گفت به سرتاسر سلول‌های بدنمان نیز نفوذ کرده‌اند که هنوز، داشتن قدرت و قدرت‌طلبی را یکی از حقوق مردان می‌دانیم.

به همین خاطر است وقتی که دینی از موضع قدرت مردانه و یا خدای مردانه حرف می‌زند به راحتی در دوره‌های زمانی در میان مردم اجتماع جا باز می‌کند. از این رو نسل بعدی برای اینکه خود را با دنیای متری‌تر همراه کند باید دست به مبارزه علیه نادانی و عقب‌افتادگی رژیم حاکم می‌زد و برای این مهم چه جان‌هایی از دست رفته‌اند که تاریخ گواه آن است.

در فرهنگ ما همه ضرب‌المثل‌ها و اسطوره‌ها را که بررسی کنیم از قدرت و جنس مذکر حرف می‌زنند. متأسفانه ما در خاورمیانه همه چیز را با زور و بازو برآورد می‌کنیم. در فرهنگمان کمتر می‌توان دید که از عقل و منطق یا فلسفه برای جایگاه حاکمیت تعریفی داشته باشیم.

آنچه در فرهنگ ما به نام پند و اندرز وجود دارد نه یک نوع دیدگاه بر مبنای فلسفه برای آرامش مردم در زندگی که اگر توجه کرده باشید بیشتر برای حرف شنوی و گوش به فرمان بودن توصیه شده است. در همین پند و اندرزها نیز قدرت حاکمیت به قهرمان یا همان اسطوره داستان سپرده می‌شود.

این موضوع چنان در اندیشه‌های ما جا گرفته، که وقتی خانمی در جایی مسئولیتی را به دست می‌گیرد، ما افراد جامعه به عنوان ارباب رجوع به توانایی او شک می‌کنیم و با این نگاه و شیوه‌ی رفتار در پیشبرد کارهایش مانع و سدی ایجاد کرده‌ایم. وقتی آن خانم از طرف مردم مورد تمسخر قرار می‌گیرد و حتماً به طور روزمره جملاتی از این قبیل می‌شنود که مگر کاری از زن به جز خانه‌داری و بچه‌داری برمی‌آید و یا اینکه کار هر کس نیست خرمن کوفتن و امثال این ضرب‌المثل‌ها که همه آن‌ها از سمت دین در فرهنگ و روان ما جا گرفته‌اند. این بر

اعتماد به نفس او که در جایگاه مسئول قرار گرفته تأثیر می‌گذارد و کارهایش خوب پیش نمی‌رود. بدین صورت ما ناخودآگاه به افکار عقب‌افتاده‌ی حکومتِ زن‌ستیز کمک کرده‌ایم.

تازه باید توجه داشته باشیم که حتماً کارهای آن خانمِ مسئول، توسط آقایِ هدایت می‌شود.

یاد خاطره‌ای از پدرم افتادم که برای خانواده تعریف می‌کرد. او می‌گفت باید برای انجام کاری همراه با دوستی به شهرداری شهر می‌رفتند به محض رسیدن به محل متوجه می‌شوند که چند نفر دیگر برای ملاقات با آقای مسئول در نوبت هستند و آن‌ها مجبور می‌شوند منتظر بمانند. در همین حال چند باری در اتاق آقای مسئول باز و بسته می‌شود و صدای زنانه‌ای به گوش می‌رسد. کسی که همراه پدرم بود کنجکاو می‌شود که آیا او منشی خانم دارد یا اینکه خانمی به عنوان ارباب رجوع هنوز در اتاق است. آقای دیگری که او هم منتظر دیدار با مسئول شهرداری بود می‌گوید که صدای آقای مسئول زنانه است. دوست پدرم با صدای تقریباً بلند می‌گوید: «کسی که چنین صدایی داشته باشد توان حل هیچ مسئله‌ای را ندارد.» جالب اینجا بود که بعضی از افراد دیگر که خود منتظر ملاقات بودند حرفش را تصدیق کردند. او در ادامه گفت که زنان به درد هیچ کاری به جز بچه‌داری و خانه‌داری نمی‌خورند و او با این صدا توان حل هیچ کاری را ندارد و محل را ترک کرد و رفت!

خود از این حدیث تا آخر قصه را بخوانید که فرهنگ زن‌ستیزِ دین تا چه میزان در افکار مردم جامعه نفوذ کرده بود. به همین خاطر است که ادیان زن‌ستیز خیلی راحت‌تر در میان مردم این خطه جای خود را باز و تا اعماق وجود افراد مذکر جامعه نفوذ کرده‌اند. تازه همان مردان زن‌ستیز مبلغان اصلی دین با چنین نگاهی می‌شوند و اساس فرهنگ جامعه مردسالاری می‌شود و همه ضرب‌المثل‌ها و اشعار به خاطر اینکه در جامعه جا باز کنند از مرد و قدرت مردان سخن می‌گویند و توانمندی هر کس را با مرد و مردانگی مثال می‌زنند و در بیشتر داستان‌ها مشکلات به کمک عقل و اندیشه حل نمی‌شود بلکه همیشه زور و بازوی مردانه حل‌کننده مسائل می‌شود.

جامعه‌ای مثل ایران که خود ادعای پیشروی در فرهنگ جهانی را دارد، اگر از اساس فرهنگ نهادینه شده در خود را به چالش نکشد و برای هر کس فارغ از جنسیت و بنابر توان، اندیشه و افکار جایگاه انسانی قائل نشود نمی‌تواند پیشرفت قابل توجه‌ای بکند و همواره به زور و توانایی بازو بیشتر از اندیشه و فکر بها می‌دهد.

برای مثال می‌بینید خیلی از افرادی که توانستند از کشور خارج شوند و در کشور دیگری با اصول درست‌تر زندگی کنند در جایگاه علمی و یا حتی فنی به درجات بالایی رسیدند در صورتی که در کشور خود نتوانستند به جایی برسند.

در آخر باید گفت حالا وقت آن رسیده که ما مردم ایران فارغ از هرگونه جنسیت همه را با دید انسانی بنگریم و در یک جایگاه قرار دهیم و بعد برای پیشرفت سریع‌تر در بین کشورهای جهان که چهار نعل به سوی دستاوردهای علمی می‌تازند سراغ کارهای فیزیکی و فکری برویم.

نحوه حاکمیت در ایران

اگر بخواهیم یک بازنگری کلی به تاریخ و سیستم حاکمیت بر ایران داشته باشیم، می‌بینیم که در خیلی از موارد حاکمان ایران کمتر نقش و نظر مردم را در سیستم حکومتی خود دخالت می‌دادند. به جز چند مورد بقیه شاهان ایران، رأی و نظر خود را بالاتر از هر نظر دیگر اعم از مردم و مجلس نمایندگان می‌دانستند و به‌طور کلی فقط نفر اول حاکمیت است که تقریباً تمام تصمیمات مهم را می‌گیرد و در این رژیم که به اصطلاح جمهوری اسلامی است حتی رئیس‌جمهور هم کاره‌ای نیست. رهبر دینی آن‌ها همه را «صغیر» می‌بیند و فقط رأی او درست است و به هیچ‌کس هم پاسخگو نیست. در چنین سیستم‌هایی مجالس شورا هم نمایندگان مردم نبودند و تقریباً در تمامی موارد نماینده و هم نظر حاکم بوده‌اند و هر چیز را که او می‌خواست بدون چون و چرا تصویب می‌کردند. وجود چنین مجالسی به صورت نمادین و نمایشی بود تا در برابر جهانیان بگویند که ما هم مجلس نمایندگان ملت داریم ولی در طول تاریخ وجود مجلس شورا یاد ندارم که نمایندگان به اصطلاح مجلس جوابگوی مردم حوزه نمایندگی خود بوده باشند. ما همواره در طول تاریخ مجالس فرمایشی داشته‌ایم، هر نماینده برای رسیدن به مجلس کلی پول خرج می‌کرد چون می‌دانستند با رسیدن به آنجا در تمام طول عمرشان به لحاظ اقتصادی مشکلی نخواهند داشت و حتی با ورود به این گونه مجالس آینده فرزندان خود را تضمین می‌کردند. به همین خاطر است که در ایران به مجلس نمایندگان «مجلس دولتی» می‌گویند چون خود می‌بینید که چه در قبل و چه در زمان حال داوطلبان نمایندگی مجلس باید توسط نفر اول حاکمیت تأیید شوند تا او بتواند نظریاتش را در همان مجالس فرمایشی غالب کند.

مثالی از تاریخ می‌آورم در دوران محمدرضا شاه وقتی که او می‌خواست جشن‌های دوهزار و پانصد ساله را برگزار کند، هر چند که آن جشن‌ها می‌توانست برای ایران سودآور باشد و ایران را به یکی از قطب‌های اصلی توریست در دنیا تبدیل کند و پول و هزینه‌ای را که شده بود به راحتی برگرداند، ولی شاه در آن موقع هیچ حرفی با مردم در میان نگذاشت و حتی اگر نمایندگان مجلس هم از آن اطلاع داشتند هیچ نماینده‌ای در حوزه انتخابی خود حرفی نزد. شاید شاه فکر می‌کرد خیلی جلوتر از مردم است.

ما ایرانیان یک ضرب‌المثل داریم که می‌گوید «آفتابه لگن هفت دست، شام و ناهار هیچی» حاکمان ما همیشه سعی کرده‌اند چیزی از ایران ارائه بدهند که در واقعیت این‌گونه نبوده است. مثلاً در دوره صفویه میدان «نقش جهان» در اصفهان را می‌سازند ولی مردم در ایران دچار فقر و گرسنگی هستند.

همین مجلس کنونی ایران را در نظر بگیرید همیشه در طول تاریخ مجالس ایران به همین منوال بوده است و مردم هم همیشه به آن مجلس دولتی می‌گفتند.

به همین خاطر است که ایرانیان تا کنون هیچ نوع دموکراسی را حتی در شکل ابتدایی تجربه نکرده‌اند و هر شیوه و سیستمی هم به وجود آمد سلیقه شخصی حاکمان بود که خود فکر می‌کردند چطور زندگی کنند و «آزادی» همچنان در پستوی خانه نهان بود.

مسئله دیگر این منطقه از جهان، درهم تنیدگی دین با سیستم حاکمیت بر ایران است که با چنین قانونی نمی‌شود دموکراسی را زنده کرد. چرا که در همه ادیان یک اصل اساسی وجود دارد که می‌گوید: «انسان قائم به ذات خود نیست».

یعنی اینکه هر چه در طول زندگی برای انسان پیش می‌آید از قبل و جایی دیگر برایش تصمیم گرفته شده و خودش نمی‌تواند برای تغییر آن کاری انجام دهد. با این جمله باید به قول معروف فاتحه دموکراسی را از طرف مذهب خواند.

یا اینکه تا کنون تنها اپوزیسیون جدی و مستمر حکومت‌های ایران همین آخوندهای مذهبی بوده‌اند که می‌دانستند به دنبال چه هستند و برای به دست گرفتن قدرت از هر نوع حيله و نیرنگی استفاده کردند تا اینکه مردم را علیه حکومت بشورانند و اصلاً نمی‌خواستند در مورد دموکراسی و حق و حقوق مردم کاری کنند، چون در اصل دین آن‌ها این را می‌گوید که انسان نمی‌تواند برای زندگی خودش تصمیم بگیرد و آن‌ها هم کاملاً با این اصل موافق هستند. پس چطور می‌شود تصور کرد که چنین کسانی اعتقاد به آزادی و دموکراسی در حد کشورهای مردم‌محور داشته باشند؟! این امر بر همگان ثابت شده، که بنابر اصول اعتقادی‌شان رفتار می‌کنند و مردم را «رعیت» و خود را «فرمانده» می‌دانند. همین است که می‌گویند در غیاب امام زمان باید به «ولی فقیه» روی کرد چون او نایب امام و امام نایب خدا است و شما مردم هم فقط فرمانبردار هستید و بس و نمی‌توانید تقاضایی بیشتر از آن چه که ولی فقیه برایتان در نظر گرفته داشته باشید و اگر چنین بکنید ما حق داریم به علت سرپیچی که در نهایت به معنای پیروی نکردن از خدا است شما را مجازات کنیم. به این دلیل است که آخوندهای حاکم بر ایران دست به هر نوع جنایتی می‌زنند.

پس اگر ما همچنان طبق روش و رسوم گذشته یعنی به کمک اسطوره‌پرستی یا قهرمان‌خواهی برای رفع مشکلات اساسی کشور رفتار و عمل کنیم و در کنار حکومت اسم دین و مذهب خاصی را بیاوریم که دولت موظف به حمایت آن باشد و یا اینکه به کسی یا ایده و مسلکی چنان ارزش بدهیم که آن فرد یا دارندگان ایده خاص احساس کنند داناتر از همه هستند و لازم نیست با مردم و یا مجلس مشورت کنند اوضاع به همین منوال که هست خواهد ماند و نمی‌شود تغییر اساسی به وجود آورد.

نباید فشار این نوع رژیم‌ها که تا کنون بر همه‌ی تار و پود مردم اثر منفی گذاشته، باعث شود به راه و روشی روی آوریم که فقط به طور کوتاه و گذرا مسئله را حل کند. باید کاری اساسی کرد. اگر خودمان فلسفه و یا شیوه حکومت‌داری نداریم پس باید از دیگران یاد بگیریم چرا که زندگی در دنیای کنونی نیاز به آزادی دارد و اگر تنوع در افکار و اندیشه‌های گوناگون در جامعه نداشته باشیم جامعه رشد نخواهد کرد و یا اگر هر گروهی که به قدرت رسید تحمل شنیدن حرفهای مخالفین خود را نداشته باشد و آنها را طرد و یکه‌تازی کند که ایده‌های من درست‌تر است و بر مواضع خود اصرار بورزد، اوضاع همین گونه خواهد ماند.

شاید بتوان گفت که یکی از دوران‌های بسیار بد ایران دوران قاجار بود. حکومت ملوک‌الطوایفی که مجلسی نداشت و شاه فکر گرفتن مالیات برای تأمین درآمد و هزینه شخصی خود و خانواده بود. ما هنوز از نوع حکومت آن‌زمان ضربه می‌خوریم. حتی اسلام به غایت ارتجاعی و عقب افتاده از معیارهای انسانی در آن دوران بیشتر شکل گرفت و در اجتماع جا باز کرد. خرافه‌پرستی در آن زمان اوج گرفت و هر چیز با معیار آخوندها سنجیده می‌شد. علم و دانش کمترین اهمیت را در میان مردم داشت. بیسوادی در آن دوران به اوج رسیده بود و ملاها هر چیز بالای منبرها می‌گفتند مردم آن را می‌پذیرفتند و خرافه‌پرستی در آن‌زمان پایه‌گذاری شد و هر کس از علم و هنر حرف می‌زد همین آخوندها به او انگ بی‌دینی می‌زدند تا اینکه آن‌ها نتوانند در کسب درآمدشان خللی وارد کنند. چون ملاها می‌دانستند اگر علم در جامعه رشد کند کمتر به حرف‌های آن‌ها توجه می‌شود و این موضوع بر درآمد و یا بهتر بگویم سرکیسه کردن مردم تأثیر زیادی می‌گذاشت.

در این دوران بود که کشورهای همسایه برای ایران نقشه‌ها کشیدند که منجر به از دست دادن مناطق بسیار خوش آب و هوای ایران شد.

با وجود نادر شاه که توانسته بود دوباره سروسامانی به ایران بدهد و مناطقی که در دوره صفوی از دست داده بودیم برگرداند، ولی در دوران قاجار هر چه از ایران مانده بود رو به نابودی رفت و مذهب آن‌هم با خرافه جن و انس جای خود را به علم و دانش داد که اثر آن دوره تا کنون در فرهنگ ما مشهود است. مثل رو آوردن مردم به «سرکتاب» و «فال» و از این قبیل خرافه‌ها که خود از آن‌ها باخبر هستید. هنوز آثار مخرب آن دوران از ایران و ایرانی کاملاً پاک نشده بود که در ادامه‌ی همان فرهنگ واپسگرا، فرهنگی به شدت عقب افتاده بر ایران غالب شد و پس‌مانده‌ای فرهنگ دوران قاجار شد این رژیم که بیشتر برای مردگان وقت و انرژی می‌گذارد و سرمایه این ملت را به باد می‌دهد.

بعد از پایان یافتن دوران رژیم کنونی حاکم بر ایران، سال‌ها طول می‌کشد تا آثار مخرب آن به‌ویژه در حوزه اخلاق و فرهنگ پاک شود. حتی اگر دیگر دینی به نام اسلام وجود نداشته باشد ولی بعضی از مسائل حاصل از

فرهنگ این رژیم مثل یک آفت درون جامعه پخش شده و باید زمان زیادی برای نابود کردن آن صرف کرد تا اینکه بتوان آن مسائل غیر انسانی را به طور کلی در جامعه از بین برد.

در ادامه نظرات کارشناسان حوزه‌های مختلف این رژیم در مورد مسائل و مشکلات موجود در ایران آورده می‌شود تا اینکه باور کنیم مسئله‌ی این نظام اصلاً ایران نیست. آن‌ها خود را حاکمان و خلیفه وقت اسلام می‌دانند که باید تمام سعی و تلاششان برای گسترش اسلام باشد. من این جمله را به همه عرض می‌کنم؛ ملاها بدون هیچ چشم‌پوشی و بخشایشی در برابر هر نوع اعتراضی که آن‌ها را با خطر براندازی روبه‌رو کند برخورد جنگی و به اصطلاح جهادی می‌کنند که کارهایی به سبک داعش است.

این نظرات از کارشناسان حوزه‌های مختلف مثل اقتصاد، دارو، پرستاری، پزشکی، اقتصاد کلان، صنعت خودروسازی، تجهیزات پزشکی، آسیب‌های اجتماعی، امنیت و آب است.

چرا اراده جدی برای رفع اصولی و اساسی مشکلات وجود ندارد. پاسخ این است؛ باید در این حوزه‌ها افراد کاردان به کار گرفته شوند تا اینکه با داشتن علم از موضوع، راه حل تجربی ارائه دهند اما تعهد داشتن به ایده‌آل‌های رژیم مهمتر از داشتن علم برای انجام کار است. چرا؟ چون هدف، جهان اسلام است نه ایران. باید نظر رژیم پیاده شود نه اینکه فکر کنیم آن‌ها جوابگوی نیازهای مردم هستند.

نظرات کارشناسان ایرانی:

حوزه اقتصاد؛ ایران در انتهای جاده مرگ است همین حالا هم برای رفع مشکلات دیر شده است.

حوزه دارو؛ کمبود دارو بیداد می‌کند و قیمت دارو بالا است و بیمه‌های درمانی توان جوابگویی ندارند.

حوزه پرستاری؛ کمبود پرستار الان هم جدی است با این وجود سالانه هزاران پرستار مهاجرت می‌کنند.

حوزه پزشکی؛ برخی از رشته‌های تخصصی و فوق تخصصی داوطلب ندارند زنگ خطر در این رشته‌ها از همین الان به صدا در آمده است.

حوزه اقتصاد کلان؛ خروج سرمایه از ایران بسیار نگران‌کننده است.

حوزه امنیت؛ آمار سرقت بالا رفته، مردم باید خودشان بیشتر مراقب باشند.

حوزه صنعت خودروسازی؛ با توجه به خودروهای بی‌کیفیت داخلی مردم به خودروهای بدون استاندارد چینی آن هم با قیمتی بسیار بالاتر از قیمت جهانی رو آورده‌اند.

حوزه آسیب‌های اجتماعی؛ آمار خودکشی نگران‌کننده است و طلاق به اوج رسیده همچنین بزه‌کاری رونق گرفته و آمار مصرف‌کنندگان مواد مخدر بسیار بالا است و شکاف طبقاتی در این حد نتیجه‌ای جز فروپاشی اجتماعی ندارد.

حوزه درمان؛ افزایش آمار سرطان نگران‌کننده است.

حوزه آب؛ خشکسالی بسیار جدی است. مرگ کامل دریاچه‌ها نزدیک است. حتی بیابانی شدن جنگل‌ها دور از ذهن نیست.

این تنها بخشی از مواردی بود که این نظام دینی تا کنون برای آیندگان به ارث گذاشته است. آیا باز هم می‌شود گفت که مسئله‌ی حاکمان، ایران است. البته که این‌طور نیست اساس کار آن‌ها اسلام است و هر کس در هر مقامی که باشد و برایشان مشکل جدی به وجود بیاورد حتماً نابودش می‌کنند. مثل کسانی که احساس کردند ممکن است مشکل‌ساز شوند و آن‌ها را کشتند؛ رفسنجانی و احمد خمینی از حلقه‌های داخلی و در رده‌های پایین‌تر افراد بسیار دیگر و حالا فکر کنید با مخالفان خود چطور ممکن است برخورد کنند.

سیستم‌های حکومتی

در این بخش نوع و روش حکومتی را که ممکن است بعد از سرنگونی رژیم کنونی در ایرانی آزاد تشکیل شود بررسی می‌کنیم و به مشکلات آن می‌پردازیم. اگر ما به پیروی از روش‌های جهانی در پی استقرار حکومتی بر مبنای اصول سوسیالیست، کمونیست، لیبرالیسم و غیره برویم که تا کنون وجود داشته و در چندین کشور دنیا امتحان خود را پس داده‌اند دوباره سال‌ها خودمان را عقب خواهیم انداخت، چرا که بعضی از کشورهای دنیا این راه را رفته و مشکلات این نوع سیستم حکومتی را فهمیده و نتوانسته‌اند راه حل اساسی برای آن پیدا کنند. در حال حاضر کشورهایی که از قدیم گونه‌ای از روش‌های فلسفی را در سیاست‌های‌شان به کار گرفته‌اند، با معضلاتی مواجه شده‌اند که توان حل آن‌ها را ندارند، چرا که این گونه ایسم‌ها به ته خط خود رسیده‌اند. درست مثل خیلی از ادیان که آمدند و رفتند و حالا هم در دنیای کنونی نوبت به ادیان و مذاهب موجود و اکثر ایسم‌های فلسفی که تبیین بهتری برای زندگی دارند رسیده است که مطمئناً اینها باید جای خود را به اندیشه نوتر متناسب با روزگار مردم بدهند، چون روش و سیستم‌های کنونی توان حل مشکلات آینده مردم و همچنین دستاورد جدیدی برای ارائه به جوامع بشری ندارند.

در دنیای حاضر عوام‌فریبی (پوپولیسم) که نوعی نگاه فریبکارانه برای جلب نظر و به دست گرفتن قدرت سیاسی و اجرایی جامعه است به کمک سرمایه‌داری و با نگاه اقتصادی و ملی‌گرایی دوباره توانسته در اروپا جا باز کند. در حالی که کشورهای اروپایی با به کار گرفتن نوعی نگاه فلسفی در حاکمیت کشورهای‌شان باعث افتخار این جوامع بودند، ولی اکنون دیدگاه پوپولیستی مؤثرتر عمل کرده و احزابی با نگاه پوپولیستی یا همان عوام‌فریبانه توانسته‌اند تمام ایسم‌های فلسفی را پشت سر گذاشته و عملاً در خیلی از کشورهای اروپایی قدرت اجرایی و سیاسی را به دست گیرند. پس نتیجه می‌گیریم روش‌های فلسفی حاکمیتی ضعف بزرگی در خود دارند

که نتوانسته‌اند مقابل عوام‌فریبی حرفی برای گفتن داشته باشند. ما هم نمی‌توانیم این راه را برویم و مدت زمان زیادی برای این موضوع هدر بدهیم هرچند از روش‌هایی چون پادشاهی و یا رژیم کنونی بهتر عمل خواهند کرد ولی با وجود حاکمیت مذهبی که سال‌ها داشته‌ایم از توسعه اقتصادی، تکنولوژی و اجتماعی بسیار عقب افتاده‌ایم. از این رو باید به دنبال طرح و روشی باشیم که خیلی زود بتوانیم همه‌ی عقب‌افتادگی‌هایمان را جبران کنیم و میان گروه‌های فرهنگی مختلف با کمترین اشکال مواجه شویم، چون باید آینده اقتصادی کشور را در حد جوامع جهانی برسانیم. زیرا داشتن انرژی فسیلی نمی‌تواند مادال عمر باشد و بقیه کشورهای دنیا در تلاش برای به‌دست آوردن هر چه سریع‌تر منابع انرژی کم‌ضرر به طبیعت هستند. از ظواهر امر بر می‌آید که اگر در آینده مصرف انرژی فسیلی به‌طور کامل قطع نشود حتماً خیلی کمتر خواهد شد و بازار و قیمت خود را تا حدود زیادی از دست خواهد داد.

با توجه به سرعت گذار از سیستم‌های قدیم به سمت هوش مصنوعی و نیاز بسیار کمتر سرمایه‌داری به نیروی انسانی برای طراحی و برنامه‌ریزی و یا کار در کارخانجات، این بحران واقعی در هر صورت به سمت ما کشیده می‌شود و امیدوارم که تا آن موقع ایران از این رژیم واپس‌گرا و عقب‌افتاده گذر کرده باشد تا اینکه ما ایرانیان بتوانیم در دنیای آینده خود را تا حدودی با جهان همگون کرده باشیم و گر نه کلاه مردم ایران از این بابت پس معرکه است و سرمایه‌داران بزرگ بیشترین سود را از کشور و مردم ایران خواهند برد.

باید در نظر داشته باشیم که سرمایه‌داری با کمک پوپولیسم همیشه به خاطر سود و نفع خود به هر شگردی دست می‌زند تا اینکه بتواند در جوامع آشوب بپا کند و خود سود ببرد.

از آنجا که جامعه ایران دارای تنوع فرهنگی است این کار برای عوام‌فریبان (پوپولیست) در جامعه‌ای مثل ایران راحت‌تر است تا اینکه سرمایه‌داری آسان‌تر به مقاصد خود دست پیدا کند. برای این منظور از هر حيله‌ای استفاده خواهد کرد تا اینکه بین مردم ایران با توجه به تنوع فرهنگی مختلف تفرقه بیندازد.

در مباحث بعدی توضیح خواهیم داد که چه نوع سیستمی را در جامعه‌ای مثل ایران می‌توان در نظر گرفت که اینگونه مشکلات مسئله‌ساز کمتر برای مردم این سرزمین به وجود آید.

با توجه به تنوع فرهنگی و دینی که در ایران وجود دارد و تا کنون مذهب شیعه ضربات اساسی بر پیکره این کشور و مردم زده آن‌هم به خاطر گسترش نظرات و تسلط بیشتر خود، این می‌تواند مشکل بزرگی برای جامعه‌ای چون ایران در آینده پدید بیاورد که امیدوارم چنین نشود ولی بهتر است از قبل در نظر گرفته شود که من در آینده به تبیین بیشتر آن می‌پردازم. باید در نظر بگیریم که در آینده ایران ادیان و مذاهب دیگر که حاکمیت فعلی دستشان را در همه امور بسته بود تقاضای حق طلبی خواهند داشت. ممکن است آن‌ها از سیستم سکولار انتقاد کنند، چرا که ادعا می‌کنند آن رژیم از ما نبوده و تازه به ما اجازه حضور در سرزمین اصلی خود را نداده

است و خواهند گفت که دیکتاتورها از دین اسلام و مذهب شیعه بوده‌اند و شما در ازای آن نمی‌توانید ما را محدود کنید.

و از اینجا مشکلات در امور کشور به وجود می‌آید چون همان‌طور که گفتم ایران کشوری است با چندین و چند نوع تفکر که هر گروه دارای فرهنگ منطقه‌ای است. علاوه بر گویش حتی این امر را می‌توان در فرهنگ غذایی و یا پوشش آن‌ها دید. پس می‌شود این را گفت که هر وقت گروهی خاص حاکمیت را به دست گیرد گروه‌های دیگر بنا بر نوع بینش دینی خود شروع به کارشکنی کنند و از این رو مافیا در جامعه قدرت می‌گیرد و بازنده اصلی باز مردم هستند. از این رو باید با احتیاط کامل رفتار کنیم تا کمترین برخورد و تنش را میان جوامع مختلف فرهنگی مردم ایران داشته باشیم.

با وجود این همه مسئله و مشکل چه راهی باید در پیش گرفت؟ من فکر می‌کنم هر نوع سیستمی که برای ایران در نظر گرفته شود باید وضعیت اقتصادی کشور و مردم بیش از هر مشکل دیگری مورد توجه قرار گیرد چرا که ما همین الان از خیلی از کشورهای جهان، عقب افتاده‌ایم و این کشور برای پیشرفت باید از بروز اختلافات جلوگیری کند. پس باید نقش همه گروه‌ها و اعتقادات آن‌ها در نظر گرفته شود تا اینکه احساس تعلق خاطر به کشور در تک تک مردم ایران به وجود آید و در آینده با بی‌تفاوتی قشری از مردم مواجه نشویم. این بدین معنی نیست که سکولاریسم نمی‌تواند راه حل خوبی باشد بلکه منظور من این است که با توجه به تنوع در نوع اعتقادات مردم ایران اگر این مسئله خوب تبیین نشود می‌تواند اختلافات را در بعضی زمینه‌ها برجسته کند. ما باید در سیستم آینده، احساس تعلق به کشور را در مردم بالنده کنیم. اگر بپرسید چرا؟ در جواب باید گفت تا در آینده تضمینی برای اتحاد مردم باشد و کسی یا کشور دیگری نتواند به راحتی چتر خود را بر دارایی‌های این مرز و بوم بگستراند و از اختلافات فرهنگی ما سوءاستفاده کند. پس باید در آینده نسبت به حساسیت‌های گروه‌های فرهنگی مردم ایران بسیار با دقت رفتار کنیم.

باید توجه داشته باشیم که سرمایه‌داری با کمک عوام‌فریبی می‌تواند خیلی راحت‌تر برای مقاصد خود در چنین بافت اجتماعی جا باز کند. بنابراین به جز سکولاریسم باید گردانندگان و مسئولان امور سیاسی و اقتصادی جامعه تضمین دیگری به مردم بدهند تا حس داشتن حق در سرزمین خود به آن‌ها دست بدهد. برای اینکه شراکت همه اقشار یا بهتر بگویم تک تک افراد جامعه در تمام فعالیت‌های سیاسی و اقتصادی باعث پیشرفت جامعه است.

هر فرد باید این احساس را داشته باشد که دیده می‌شود و از طرف دیگر از نظر اقتصادی و امنیتی نیز تأمین باشد تا اینکه احساس تعلق هر فرد بیشتر بالنده شود چرا که این بالندگی فردی در تضمین دموکراسی و جلوگیری از عوام‌فریبی نقش خیلی مهمی می‌تواند بازی کند.

در اروپا سیستم سرمایه‌داری پوپولیستی برای کشورهای این قاره مشکل‌ساز بوده است. همین دیدگاه عوام‌فریبانه با کمک سرمایه‌داری و مذهب توانست برای سال‌های متمادی چه در میان کشورهای درون قاره و چه در ایجاد جنگ‌های جهانی نقش بسزایی ایفا کند.

موضوع دیگری که باید در موردش بحث شود، این است که با توجه به وضعیت کنونی ایران می‌ترسم مردم از هول حلیم دوباره خود را در دیگ پادشاهی بیندازند. قبل از هر چیز می‌خواهم توجه شما را به مقاله‌ای که «توماس پین» در سال ۱۷۷۶ میلادی قبل از استقلال امریکا نوشت و پخش کرد جلب کنم و اگر امکان دسترسی به این مقاله را دارید حتماً آن را در این شرایط که همه ما ایرانیان در انتظار گذر از این رژیم واپسگرا هستیم مطالعه کنید. من در اینجا سعی می‌کنم چند مورد از این مقاله را بیاوریم تا توضیح دهم چرا توصیه می‌کنم که برگشت به دوران سلطنت گزینه‌ی درستی برای ایران چه در حال و یا آینده نخواهد بود.

این آقا در آن زمان در بیانیه خود به موضوعاتی اشاره کرد که باید برای مردمی که در ایران خواستار برگشت به سلطنت موروثی هستند قابل توجه باشد. در ادامه به بعضی از گفته‌های ایشان اشاره می‌کنم.

* در کشورهای استبدادی پادشاه قانون و در کشورهای آزاد قانون پادشاه است.

* از سیستم پادشاهی حتماً استبداد به وجود می‌آید.

* در سیستم پادشاهی حق آزادی انتخاب از نسل‌های بعدی گرفته می‌شود و آن‌ها مجبور به پذیرش سیستم سلطنتی می‌شوند. چیزی که خود در ظهورش نقشی نداشته‌اند و اگر تعدادی با آن سیستم مخالفت کنند شاه می‌تواند دستور بازداشت بدهد.

* یا اینکه در جایی می‌گوید به نظام‌های پادشاهی نگاه کنید چه عاملی پیش آمد که یک نفر در سال‌های بسیار دور توانست پادشاه شود. اگر خوب بررسی کنید یا آدم زرنگی در امور سیاسی و یا از جنگجویان اساطیری بوده که به شاهی رسیده است، این دلیل خوبی برای موروثی شدن قدرت نیست چون مطمئناً فرزند او در شرایط دیگری رشد و نمو کرده، بنابراین این شانس به کس دیگری با نظر مردم داده نمی‌شود.

من اضافه می‌کنم که ما ایرانیان باید همیشه نیم نگاهی به دوران قاجار بیندازیم که چه کسانی در آن دوره طولانی به شاهی رسیدند!

اما در مورد دولت نظرش چیست و کاربرد آن باید چه باشد؟

افراد یک جامعه، به گروهی رأی می‌دهند که درون جامعه مسئولیت نظارت بر قوانینی را دارند که از طرف مردم مورد قبول واقع شده است.

* سیستم دولت‌ها و یا شورای گردانندگان کشور باید به نمایندگی از طرف مردم تصمیم‌گیری کنند و مراقب آزادی افراد جامعه باشند که کسی یا کسانی در آزادی مردم جامعه خللی وارد نکنند.

* یکی از کارهای دولت نظارت و کنترل بر اعمال مردم جامعه است. چه در اشتباهات و یا در کارهای درست که باید از طرف دولت مورد حمایت قرار بگیرند.

* ولی در مجموع الزامی به داشتن «دولت» در دنیای کنونی نیست.

* دولت نباید هیچ گونه مشروعیتی از خود بگیرد و باید نماینده جامعه باشد و سر خود کاری انجام ندهد. پس متوجه می‌شویم که با وجود سلطنت هیچ نوع دموکراسی حتی در ابتدایی‌ترین سطح را نمی‌توان برای آیندگان تصور کرد و سرانجام دوباره روز از نو و روزی از نو برای مردم و نسل‌های بعدی مشکل درست می‌شود. اگرچه ممکن است با توجه به تلاطم و آشوبی که از حاکمیت تمامیت خواه مذهبی به وجود آمده تا مدتی بعد از سرنگونی این رژیم، اولین پادشاهی تغییرات اساسی برای بهبودی در وضعیت مردم انجام دهد. ولی در نهایت اگر وضعیت پادشاهان ایران را بررسی کنیم می‌بینیم که بیشتر آن‌ها خودرأی بودند و همین امر باعث شده مردم حق اظهار نظر مخالف با شاه را نداشته باشند و می‌دانید سرانجام چنین روشی چه خواهد بود. اما قابل توجه است که در حال حاضر کشورهایی با سیستم سلطنتی که پادشاه هیچ گونه قدرت سیاسی و اجرایی ندارد در شرف تغییر این روش به جمهوری هستند. بعضی از کشورها فقط برای حافظه تاریخی این سیستم را نگه داشته‌اند ولی حتی با این وجود خیلی از مردم همان کشورها با این نوع نگاه مخالفت می‌کنند و داشتن پادشاهی را خرج اضافه برگرده مردم می‌دانند که ضرورتی ندارد. پس فکر می‌کنم باید نسخه‌ای بنابر وضعیت تاریخی، فرهنگی، اجتماعی و اعتقادی مردم ایران داشته باشیم تا اینکه بتوانیم با همدلی و همکاری همه‌ی دست‌اندرکاران در تمام جهات مختلف رشد پیدا کنیم. اگر ما در شروع کار دنبال راه رفته برویم و دوباره کاری انجام دهیم جز اتلاف وقت کاری به پیش نخواهیم برد و خیلی زودتر از روندگان این راه در کشورهای دیگر به بن بست می‌رسیم. سیستم خاص جامعه ایران باید از هر نظر کم اشکال باشد تا بتوان سال‌های زیادی را که ایرانیان از دست داده‌اند خیلی زود جایگزین کرد و با بقیه دنیا همراه شد چرا که سال‌های زیادی است که مردم ایران چشم انتظار هم‌ردیفی با جهان صنعتی و علمی هستند.

در ضمن حکومتی که در محدوده و اقلیم خاصی به اجرا گذاشته می‌شود باید مسائل منطقه را نیز در نظر بگیرد چون هر منطقه شرایط خاص خودش را دارد. برای کشورهایی که سابقه تاریخی کهن‌تری دارند باید ابعاد دیگری در نظر گرفته شود که مردم متوجه تمام اصول آن شوند نه اینکه تعدادی به عنوان روشنفکر پا به میدان بگذارند و آن را برای مردم تفسیر و جاهایی که مورد رضایت آن‌ها نیست انتقاد و در جامعه هیاهو بر پا کنند. اگر بخواهیم در مورد مشکلاتی که از طرف افرادی به اصطلاح روشنفکر بر مردم ایران وارد شده صحبت کنیم کتاب قطوری می‌شود که در حوصله نمی‌گنجد و مردم ایران خود از این موضوعات که باعث انحراف در

آزادی خواهی ملی شده آگاه هستند و می دانند که افراد، احزاب و سازمان های به گفته خودشان روشنفکر چه ضرباتی بر پیکر آزادی طلبی وارد آوردند...

چند کشور در خاورمیانه قصد داشتند از روش حکومت های اروپایی استفاده کنند، ولی نه تنها موفق نشدند بلکه بعد از مدتی رهبران آن کشورها به دیکتاتوری رو آوردند چرا که به آن ها تلقین شده بود که بیشتر از مردم می فهمند پس برای پیاده کردن نظراتشان از زور استفاده کردند. در نهایت مردم تاب نیاوردند و به جنگ های داخلی انجامید. مثل حکومت صدام حسین در عراق که با شعار سوسیالیستی آمد و در نهایت به دیکتاتوری بسیار وحشتناکی رسید یا تقریباً همین سرنوشت برای لیبی و معمر قذافی رقم خورد و سرانجام به جنگ های داخلی انجامید که تا کنون مردم بعد از سال ها هنوز روی آرامش را به خود ندیده اند یا افغانستان که می خواست از همین روش ها برای بهبود وضعیت مردم استفاده کند ولی ما از وضعیت مردم افغانستان به خوبی آگاه هستیم. آن ها هم سال های زیادی است که روی خوش در زندگی ندیده اند و نمی توان گفت شرایط چه موقع بهتر خواهد شد. هر چند می دانم سیاست های بین المللی باعث شده که این آشوبها در این کشورها ادامه پیدا کند، ولی خود مردم و گروه های درگیر در این کشورها نیز بنا بر سهم خواهی بیشتر نتوانسته اند به یک توافقنامه برسند و از این رو عده ای برای بهره کشی بیشتر از منابع این کشورها، آن ها را به درگیری بیشتر ترغیب می کنند.

پس نباید انتظار داشت فردای براندازی این رژیم جهل و جنایت، بگذارند ما ملت برای انتخاب سیستم حکومتی در کمال آرامش تصمیم بگیریم. مطمئناً از همین روش ها برای ایجاد آشوب بیشتر در بین مردم ما هم استفاده خواهند کرد و تازه یادمان نرود که کشور ما برای این کار بسیار مستعدتر است چرا که از تنوع بسیار زیاد در گروه های فرهنگی برخوردار هستیم و همیشه ایران به نوعی در این مسائل درگیر بوده است. گروه های مردمی نیز همان طور که می دانید شامل یازده بخش مثل کرد، ترک، لر، بلوچ و غیره... می شوند.

تا اینجا سعی کرده ام برای خوانندگان عزیز این کتاب خاطر نشان کنم که از دین و مذهب نمی توان یک نوع نگرش برای مسئولیت کشورداری بیرون کشید. دین، اعتقاد به آزادی انسان ندارد و همیشه باید خود را به مبلغان مذهبی وصل کند تا زمانی که طبق داستان های دینی، «پیامبر غایبی» که او را نجات دهنده ی انسان می دانند ظهور کند. همچنین دین نمی خواهد به انسان جایگاهی دهد که خود فرمان زندگی اش را به دست گیرد و با معیارهای انسانی و اراده خود به پیش برد چون ادیان می گویند همه چیز از قبل در تقدیر انسان رقم خورده و او نمی تواند در چگونگی زندگی خود نقشی داشته باشد زیرا در غیر این صورت مبلغان مذهبی باید دکان خود را تخته کنند!

یک آدم مذهبی اعتقاد ندارد که می‌شود در آزادی کامل و با اراده انسانی یک زندگی خوب همراه با آرامش درونی داشت. به او گفته شده هر چیز که در زندگی برای تو به وجود می‌آید از طرف خدا معین شده و تو فقط باید شکرگزار باشی. اگر بد آمد و بر اعتقاد خودش پایدار بود به او گفته می‌شود امتحان الهی بوده ولی اگر در انجام کاری با پشتکار خودش موفق بشود می‌گویند این خواست خدا بوده است. اگر او نخواهد تو به عنوان یک بنده بدون اراده او (خدا) هیچ کاری نمی‌توانی بکنی!

تازه علاوه بر این موضوع، دین به نصف مردم جامعه حق کمتری نسبت به دیگران داده است. می‌دانید که از نگاه دین زن تقریباً هیچ حق استقلالی ندارد و باید سراسر عمرش تحت فرمان «مذکری» باشد حتی اگر آن مذکر به لحاظ عقلی کامل رشد نکرده باشد. درست مثل برده در دست صاحبش!

همچنین باید از عمل کردن بر مبنای دیدگاه حماسی و اسطوره‌باوری در زندگی و سیستم کشورداری پرهیز کنیم. در دنیای امروز برای اداره‌ی کشور به حماسه و اسطوره احتیاج نداریم چون با بهره‌گیری از دستاوردهای علم و فلسفه دیگر نیاز به اقتباس از اسطوره‌ها نیست و اسباب راحتی زندگی انسان باید بر مبنای واقعیات علمی استوار باشد.

حماسه‌ها و اسطوره‌ها لازمه‌ی داستان‌های تاریخی بودند. در آن زمان یکی پا به میدان می‌گذاشت و با قدرت و توانی که داشت همه را مغلوب می‌کرد و در نهایت شاه آن قبیله، شهر و یا کشور می‌شد. پس در این داستان‌ها از زور و بازوی قوی برای رسیدن به قدرت استفاده شده و مطمئناً اگر کسی بنابر عقل سلیم بنیاد مخالفت با روش وی می‌گذاشت در مقابلش از همان زور استفاده می‌شد. همان‌طور که می‌بینیم در داستان‌های اسطوره‌ای کمتر از عقل و خرد بهره گرفته شده است. این در صورتی است که دنیای کنونی با عقل و علم پیش می‌رود.

شتاب در جهان

در این قسمت به جنب و جوش و هیاهوهای روزانه در زندگی می‌پردازیم. می‌خواهیم چرایی شتاب مردم دنیا را که در همه‌ی امور زندگی شاهدش هستیم بررسی کنیم. این نگاهی کلی است به تمام جریانات و اتفاقات همه‌روزه که مردم دنیا نظاره‌گر آن هستند. در ابتدا قصد دارم به چند پرسشی بپردازم که به طور معمول از این طرف و آن طرف می‌شنوم و بعد بحث را ادامه دهم.

یکی از پرسش‌ها این است که چرا به نظر می‌رسد امروزه زمان خیلی زود می‌گذرد؟ یا چرا همه با یکدیگر سر جنگ و دعوا دارند؟ و یا اینکه چرا آرزوی بیشتر مردم این شده که دوباره به دوران گذشته برگردند که انسان‌ها با هم مشارکت داشتند و دنیا بهتر پیش می‌رفت.

خلاصه باید بگویم که این تلاطم و شتابی که همه ما شاهد آن هستیم خیال نیست و واقعاً وجود دارد و هر کس سعی می‌کند از دیگری جلو بیفتد به همین خاطر استرس و دلهره در جامعه به اوج رسیده است.

این امر باعث فاصله میان انسان‌ها شده و از این رو همبستگی در جامعه مثل گذشته وجود ندارد. با وضعیت اقتصادی که برای انسان‌ها پیش آورده‌اند بیشتر افراد برای جبران عقب‌ماندگی‌های مالی تمام وقتشان را برای دستیابی به درآمد بیشتر می‌گذارند مسلماً در چنین شرایطی کمتر کسی به فکر دیگری است یا بهتر بگویم افراد وقت نمی‌کنند به موضوع یا کس دیگری خارج از چهارچوب خود فکر کنند. مطمئناً در چنین اوضاعی نابسامانی‌های اجتماعی از قبیل دوری از همدیگر در روابط انسانی شکل می‌گیرد و از طرف دیگر بنابر شرایط حاکم بر جوامع بین‌المللی حکومت‌ها هم جوابگوی اعمالشان نیستند و آنچه را که به نفع طبقه خودشان است انجام می‌دهند و با استفاده از همین موقعیت سعی بر حفظ قدرت برای پیشبرد اندیشه‌های خود دارند.

باید سوال شود اما چرا؟ در این قسمت سعی می‌کنم به تحلیل این چرا بپردازم.

یکی از عوامل، نتیجه‌ی استرسی است که قدرت‌طلبان را برای اعمال قدرت بر مناطق دیگر به تکاپو وامی‌دارد و این مورد کم‌تأثیر بر اوضاع و مردم عادی جوامع نیست.

همچنین شواهد امر نشان می‌دهد که ادیان، حرف جدیدی برای انسان‌های دنیای کنونی ندارند و مردم نیز با مقایسه علم و دین و آگاهی از چگونگی شکل‌گیری ادیان دیگر داستان‌های تخیلی مبلغان را باور نمی‌کنند و آن‌ها را به تمسخر می‌گیرند. حتی احادیثی که شاید صدها سال قبل کاربرد داشته امروزه برای معتقدان غیر قابل باور شده و آن‌ها در روند دوری از مذهب قرار گرفته و رو به علم کرده‌اند.

حالا دیگر کفگیر مذهب به ته دیگ خورده و باقی مانده ته دیگ دارد زیادی می‌جوشد و از این جوش خروش افراد افراطی در جاهای مختلف ظهور پیدا می‌کنند و دست به عملیات انتحاری می‌زنند و گردانندگان حکومت‌های دینی هم از این افراد برای ایجاد ترس و واکنش بیشتر در جامعه استفاده می‌کنند که بتوانند چند صباحی حاکمیت خود را طولانی‌تر کنند.

اما اگر سؤال شود چرا بعضی از افراد حاضرند دست به انتحار بزنند؟ برای پاسخ باید به طرف دیگر ماجرا توجه کرد، چرا که خیلی‌ها نمی‌توانند قبول کنند زندگی همین است که ما انسان‌های زنده در حال گذراندن آن هستیم و آنچه درباره‌ی زندگی پس از مرگ گفته شده قصه‌ای بیش نبوده و علم نتوانسته این داستان‌های قدیمی را تأیید کند. پذیرفتن این واقعیت برایشان خیلی سخت است و بسیاری از آن‌ها داوطلب برای انتحار می‌شوند، چون معتقدین به اسلام می‌خواهند بر همین باور جان خود را از دست بدهند پس کار احمقانه‌ای مثل عملیات انتحاری انجام می‌دهند.

این تغییر در میان معتقدین به ادیان دیگر نیز رخ داده و می‌دهد. اگر به مناطقی که مسیحیت بیشتر رواج داشته یعنی اروپا نگاه کنیم درمی‌یابیم که مردم آن مناطق با آگاهی از اوضاع جامعه و پیشرفت علم کمتر به سمت مذهب رفته و از آن افراطی‌گیری‌هایی که داشتند دوری کرده‌اند. وقتی دین و مذهب در جوامع هر روز کم رنگ‌تر و واقعیت برای انسان‌ها بیشتر روشن می‌شود و امید برای زندگی بعد از مرگ که باعث شده بود مردم جوامع تا حدود زیادی به مذهب روی بیاورند و زندگی مسالمت‌آمیزی در کنار هم داشته باشند در میان مردم رنگ می‌بازد همان مذهبیون تندرو به این نتیجه می‌رسند که دیگر بعد از مرگ خبری نیست و بنای ناسازگاری با جامعه می‌گذارند چرا که به باور و اعتمادشان خدشه وارد شده است. پس دست به ناهنجاری در جامعه می‌زنند و احساس افراد بازنده را دارند. ولی باید یادآوری کرد که در نهایت بیشتر افراد جوامع با این موضوع کنار خواهند آمد و خود را موظف به رعایت قوانین اجتماعی برای زندگی جمعی خواهند کرد چرا که یکی از نیازهای انسان، زندگی در جمع است و برای آن‌هم باید قوانین جامعه را رعایت کند.

انرژی

یکی دیگر از عواملی که نقش بسیار مهمی در جوامع مختلف دارد انرژی است. در دنیای کنونی منبع اصلی انرژی انسان‌ها سوخت‌های فسیلی مثل نفت و گاز است که کم‌کم جای خود را به انرژی‌های پاک می‌دهد و جهان فقط با انرژی فسیلی پیش نمی‌رود و در حال حاضر انسان‌ها از انرژی‌های دیگر نیز بهرمند می‌شوند. چرا که ممکن است همین انرژی فسیلی به پایان رسد که کمی بعید به نظر می‌رسد ولی به هر حال این نوع انرژی (نفت) ممکن است روزی تمام شود. باید توجه داشت که کارتل‌های بزرگ نفتی با توجه به سرمایه‌گذاری زیادی که روی انرژی فسیلی کرده‌اند نمی‌گذارند و نمی‌خواهند که استفاده از انرژی فسیلی به یکباره خاموش و صددرد انرژی مصرفی دنیا انرژی‌های پاک شود. خود در نظر بگیرید که اگر استفاده از انرژی فسیلی به یکباره تعطیل شود چه ضربات سنگینی به صنعت وارد می‌شود و حتی مردم عادی هم از این ضرر بی‌نصیب نخواهند بود و جهان مبدل به سطل آشغالی خواهد شد که منابع مصرف انرژی آن‌ها از همین انرژی‌های فسیلی بوده است. کشورهای مختلف تحقیقات خود را برای دستیابی به نوعی انرژی پاک‌تر شروع کرده‌اند و شاید هم به جایی رسیده‌اند ولی نمی‌توانند و نمی‌شود که به یکباره مصرف انرژی فسیلی را قطع کرد و سراغ نوعی دیگر از انرژی رفت.

انرژی فسیلی ضربات جبران ناپذیری به محیط زیست زده است از این رو انسان با گذشت زمان متوجه شد که در آینده نه چندان دور اگر بخواهد برای تهیه انرژی لازم خود صددرصد از انرژی فسیلی استفاده کند خسارات بیشتری به زمین وارد می‌شود و چه بسا دیگر وقت آن رسیده که انسان به فکر دستیابی به نوع دیگری از انرژی باشد. در شرایط موجود باید برای گذر صددرصدی از انرژی فسیلی به انرژی‌های پاک‌تر برنامه‌ریزی و اقدام کرد تا اینکه خسارات ناشی از زباله‌ها دامنگیرمان نشود و دچار ضررهای جبران‌ناپذیر نشویم مثل از بین رفتن بعضی از گونه‌های جانداران که دیگر جایگزین نمی‌شوند. تا زمانی که بتوان سوخت‌های فسیلی را به مرور زمان کلاً از رده خارج کرد و مثل خیلی چیزهای دیگر آن را هم به بایگانی سپرد.

برای دستیابی به انرژی جایگزین نفت، همه کشورها به تکاپو افتاده‌اند تا بتوانند سریعتر به یک انرژی به‌صرفه و پاک برای محیط زیست دست پیدا کنند.

این خود باعث رقابت بین کشورهای مختلف شده و هر کشور با مخفی‌کاری کامل سعی می‌کند به انرژی پایداری برسد که ضرری برای محیط زیست نداشته باشد و در ضمن وابستگی خود را به انرژی فسیلی تا حدود زیادی کم کند و در آینده بتواند یکی از صادرکنندگان انرژی غیرفسیلی باشد و باعث رونق و رشد اقتصادی کشور نیز شود.

در دنیای کنونی با توجه به رشد جمعیت جهانی اگر نفت تنها منبع انرژی باشد، ضرر و زیان آسیب‌های وارده از آن به محیط زیست غیر قابل جبران خواهد بود.

به همین خاطر بهتر است که انسان‌ها دنبال راه‌های دیگری برای دستیابی به انواع انرژی‌های پاک، مثل انرژی هسته‌ای، انرژی باد، انرژی خورشیدی، انرژی تولیدی از پلاسما و تولید انرژی از تحرک باشند. شاید بتوان گفت یکی از مهمترین آن‌ها استفاده از باتری است که از قدیم در دسترس انسان‌ها بوده و کم هزینه و همچنین با کارایی بالا است.

صنعت و انرژی

با بررسی اجمالی می‌توان دید که در قدیم یا فقط چند دهه پیش، هر کشور نفت‌خیز برای داشتن ابزارآلات صنعتی باید هزینه می‌کرد تا اینکه بتواند وسایل مورد نیاز کشور، مردم و همچنین شرکت‌ها را از کشورهای صنعتی وارد کند.

این کشورها با فروش نفت و در ازای آن تولیدات صنعتی وارد می‌کردند، مثل هواپیما، قطار، اتومبیل و لوازم خانگی یا حتی ابزارهای نظامی و غیره.

بدین گونه معادله‌ای در جهان حاکم بود که کشورهای نفت خیز که نیاز به وسایل صنعتی داشتند برای تهیه آن وسایل می‌بایست نفت خود را می‌دادند تا اینکه می‌توانستند نیاز صنعتی خود را به دست آورند و از آنجا که نفت در تعدادی از کشورهای جهان برای عرضه و فروش وجود داشت و کشورهایی هم دارای تکنولوژی و صنعت بودند این باعث یک نوع تعادل در معاملات اقتصادی جهان شده بود. این مبادلات به خوبی کار می‌کرد و مردم سراسر جهان به نوعی به تعامل رسیده بودند و همه از این نوع معاملات نفع خود را می‌بردند و بین انسان‌های جهان همدلی وجود داشت و وقتی که مردم کشوری از سوی حاکمانش تحت ظلم و فشار قرار می‌گرفتند با جهانی کردن موضوع تا حد زیادی به همان مردم کمک می‌شد، چرا که مردم جهان به این نوع ظلم‌ها واکنش نشان می‌دادند.

ولی مشکل از آنجا شروع شد که کشورهای صنعتی قیمت اجناس خود را روز به روز بالا می‌بردند و با توجه به اینکه در سیاست کشورهای تولیدکننده نفت دستی داشتند نمی‌گذاشتند که قیمت جهانی نفت هم‌تراز با اجناس آن‌ها بالا برود، به همین دلیل مردم کشورهای صنعتی از رفاه خیلی بیشتری در مقایسه با کشورهای نفت خیز بهرمند شده بودند و اگر یکی از کشورهای نفت خیز برای مقابله با افزایش قیمت تکنولوژی آن‌ها می‌خواست اتحادی میان کشورهای هم‌گروه به وجود بیاورد تا اینکه به تناسب افزایش قیمت وسایل صنعتی، قیمت انرژی فسیلی را افزایش دهند، کشورهای صنعتی با وجود داشتن رسانه‌های ارتباط جمعی جهانی برنامه‌ریزی می‌کردند تا در آن کشور مشکل جدی به وجود بیاورند. مثل کاری که با مردم و شاه ایران کردند. آن‌ها فقط به فکر سود و منافع خود بودند و آنچه به نام حقوق بشر یا حق انسانی در جهان مطرح می‌کردند فقط برای استفاده در هنگام بحران بود و در میان خودشان هم واقعی به نظر نمی‌رسید و در موقعی که می‌خواستند در جایی از جهان بلوایی به وجود بیاورند از این حربه استفاده می‌کردند و حرف از حقوق بشر می‌زدند و آن را توسط وسایل ارتباط جمعی که در اختیارشان بود در بوق و کرنا می‌کردند تا اینکه در همان کشور و یا منطقه بحران به وجود بیاورند.

سیاست‌های بین‌المللی بدین شکل پیش می‌رفت و تولیدکنندگان تکنولوژی همیشه فکر می‌کردند قیمت انرژی و یا حتی نفت باید در اختیار آن‌ها باشد. بدین منوال هم از طریق انرژی سود می‌بردند و هم تکنولوژی دست آن‌ها بود در حالی که مردم کشورهای تولیدکننده نفت، سطح زندگی بسیار پایین‌تری از کشورهای غربی داشتند. تا اینکه بعضی از کشورهای تولیدکننده نفت با تشکیل سازمان نفتی به نام «اوپک» در سال ۱۹۶۰ میلادی به توافق رسیدند. کار اوپک قیمت‌گذاری روی نفت و تنظیم صادرات آن در جهان و در مرحله اول شامل ایران، عراق، عربستان سعودی، کویت و ونزوئلا بود.

همچنین کشورهای نفت خیز به این فکر افتادند که خود به تکنولوژی صنعتی دست پیدا کنند. آن‌ها توانستند پول حاصل از فروش نفت را روی صنعتی شدن، سرمایه‌گذاری و نیاز کشورشان را برطرف کنند و حتی بعضی از آن‌ها تولیدکننده تکنولوژی صنعتی هم شدند و کم‌کم توانستند برای اجناس خود بازار جهانی پیدا کنند. از اینجا معادلات اقتصادی بین‌المللی و سیستم سیاسی جهان به گونه‌ای دگر رقم خورد.

بحث را کوتاه می‌کنم چون بیشتر از این، در حوصله کتاب نیست و همچنین خوانندگان عزیز خود می‌توانند کماکان حاصل آن چرخش در سیاست بین‌المللی را نظاره‌گر باشند.

کشورهای نیازمند به نفت، یعنی غرب با به وجود آوردن بحران در تمامی کشورهای نفت خیز مثل ونزوئلا و حمایت پشت پرده از رژیم‌های واپسگرا و بحران‌زا مثل ایران و یا حتی برپایی جنگ در عراق توانستند میان کشورهای تولیدکننده انرژی نقایق بیندازند. مثلاً در مورد برپا کردن جنگ در عراق، بوش در آن موقع که پرچمدار آمریکا بود بر طبل جنگ نواخت و برای همراهی بقیه کشورها با خود، این جمله بچه‌گانه را برای همپالگی‌هایش مطرح کرد که هر کس که با ما نیست، پس مقابل ما است! برای اینکه بتواند با جنگ منطقه‌ای جلوی افزایش قیمت نفت را به نفع خود و شریک‌های جنگی‌اش بگیرد. از آنجا که همه موافق جنگ نبودند، آن‌ها در این کار به موفقیت زیادی نرسیدند و با وجود جنگ در چند سال بعد دوباره قیمت از تمام پیش‌بینی‌ها فراتر رفت و به رقمی رسید که اصلاً انتظار نمی‌رفت. برای مدتی کوتاه قیمت انرژی فسیلی رو به افزایش گذاشت و قیمت هر بشکه نفت خام برنت در ژوئیه ۲۰۰۷ میلادی به ۱۴۸ دلار رسید.

با وجود این مسئله آن‌ها به فکر افتادند که در سیاست بین‌الملل خود چرخش ایجاد کنند. چرا که کشورهای واردکننده انرژی متوجه شدند اگر به این منوال پیش برود در سیستم اقتصادی خود برای تهیه انرژی دچار مشکلات اساسی خواهند شد. در نتیجه کشورهای غربی در سیاست‌های خود در ارتباط با کشورهای تولیدکننده انرژی تغییر ایجاد کردند. این کشورها علاوه بر راهکار سیاسی برای تنظیم قیمت انرژی، به کار و تلاش خود نیز برای دستیابی به نوعی انرژی پاک که جایگزین انرژی فسیلی شود شتاب داده‌اند.

اگر بخواهیم از این بحث کوتاه نتیجه‌گیری کلی کنیم، باید بگوییم در زمان حال بعد از یک دوره تقریباً طولانی بیشتر کشورهای جهان خود جزو تولیدکنندگان تکنولوژی صنعتی شده‌اند. دیگر تولید اتومبیل برای برخی از کشورها صنعت بسیار پیچیده‌ای محسوب نمی‌شود و یا حتی هواپیما و غیره. تولید تجهیزات پزشکی تقریباً در

تمام دنیا انجام می‌شود. بسیاری از کشورها دیگر نیازی به وارد کردن خیلی از ادوات صنعتی ندارند چرا که خود توان تولید آن را پیدا کرده‌اند و همین کشورها سعی دارند هرروزه در این صنعت جلوتر بروند.

این روند باعث می‌شود کشورهای صنعتی که اقتصادشان بر پایه فروش فرآورده‌های صنعتی تولید شده در داخل بود، به علت کم شدن صادرات محصولاتشان، دچار آسیب جدی شوند. آن‌ها برای نجات اقتصاد خود به دنبال نوعی دیگر از انرژی جایگزین نفت می‌روند. مثل آلمان که در پی دستیابی به انرژی پلاسما است. یا اینکه دسترسی به استفاده بیشتر از باتری لیتیومی که چین برای در اختیار گرفتن این نوع از انرژی سرمایه‌گذاری بسیار زیادی در این طرف و آن طرف دنیا می‌کند.

باید یادآور شوم که تکنولوژی نظامی آمریکا دیگر مثل سابق نیست و نمی‌تواند مثل قدیم ابزارآلات نظامی بفروشد و یا اینکه بازار جهانی سلاح را به تنهایی در دست بگیرد.

پس کشورهای واردکننده تجهیزات صنعتی دیگر نیازی به وارد کردن تمام نیاز خود از خارج ندارند، بلکه خیلی از نیازهای خود را با تولیدات داخلی برطرف می‌کنند.

مثلاً چین را در نظر بگیرید تقریباً هر چه که به ذهنتان بزند تولید می‌کند. آن‌هم با قیمت ارزان که برای کشورهای غربی رقابت با آن‌ها از لحاظ قیمتی امکان ندارد. حتی ترکیه یا کره جنوبی نیز به تولیدکنندگان تکنولوژی پیشرفته تبدیل شده‌اند. در گذشته این کشورها خود از واردکنندگان این تجهیزات بودند. یا اینکه کشورهایی مثل امارات متحده عربی و یا ایران جزو تولیدکنندگان ادوات نظامی و بعضی از فرآورده‌های صنعتی شده‌اند که در جنگ روسیه و اوکراین بیشتر نمایان شد.

بنابراین کشورهای غربی که تولیدکننده تکنولوژی بودند، حالا دیگر به آن حد و توان اقتصادی در قبل نخواهند رسید، به همین دلیل این‌گونه کشورها سعی دارند به کمک رژیم‌های واپسگرا در منطقه بشتابند تا اینکه در مناطق نفت‌خیز بحران ایجاد کنند. اگر چنین نکنند در وضعیت اقتصادی خود برای تهیه انرژی کشور دچار مشکل می‌شوند. پس اگر هر روز به نوعی در کشورهای تولیدکننده نفت بحرانی به وجود می‌آید بی دلیل نیست، چرا که کشورهای تولیدکننده تکنولوژی تاکنون توانسته بودند با فروش فرآورده‌های خود به وضعیت اقتصادی بسیار خوبی برسند. ولی امروزه بازار فروش خوبی مثل قدیم ندارند اما هنوز انرژی فسیلی منبع اصلی نیاز انسان‌ها است، به دو دلیل؛ یک- دنیا نتوانسته به انرژی دیگری دست پیدا کند که بتواند در همه امور جایگزین نفت و گاز شود و دوم- اینکه کارتل‌های قدرتمند نفتی به راحتی نمی‌گذارند که به یکباره استفاده از این انرژی کاملاً خاموش شود.

از آنجا که کشورهای غربی نیاز به انرژی دارند، اگر نسبت به سیاست جهانی بی تفاوت باشند، کشورهای نفت‌خیز قدر مسلم میل دارند که قیمت نفت تولیدی خود را بنابر تورم جهانی افزایش دهند و با افزایش قیمت انرژی

کشورهای خریدار دچار مشکل جدی در اقتصاد خود می‌شوند و تورم در این کشورها بالا می‌رود. پس با ایجاد بحران و گاهی جنگ در منطقه باعث می‌شوند قیمت انرژی پایین نگه داشته شود.

شما عزیزان نیز می‌دانید همه چیز در جهان رشد قیمت زیادی داشته به جز نفت که تقریباً حدود چهل سال است که قیمتش فقط دو برابر شده است. هر چند برای مدت کوتاهی رشد طبیعی و واقعی را طی میکرد که سریعاً با هیاهو و استفاده از رژیم‌های بحران‌زا و واپسگرا جلوی آن رشد منطقی را گرفتند.

کشورهای غربی که خریدار انرژی هستند با ایجاد بحران به این راه حل رسیدند که برای پایین نگه داشتن قیمت باید منطقه در آشوب و تلاطم نگه داشته شود از این رو با وجود رژیم‌های تمامیت‌خواه، غربی‌ها توانستند موفق‌تر عمل کنند. همین «بهار عربی» که یکی پس از دیگری در جهان عرب انجام می‌شد با سیاست‌هایی که غربی‌ها در پیش گرفتند به شکست کشیده شد. چرا که اگر بهار عربی در منطقه و جهان موفق می‌شد و اتحاد و همدلی میان کشورهای عربی به وجود می‌آمد، وضعیت این کشورها این‌گونه نمی‌ماند. دیگر بحران‌سازی در آن مناطق به راحتی نبود و غرب نمی‌توانست به سادگی به مقاصد خود برسد و با مشکلات عدیده‌ای روبه‌رو می‌شد.

پس آن‌ها با سیاست‌های منفی در برابر کشورهای دارای انرژی به چیزی که می‌خواستند دست پیدا می‌کردند و از طرف دیگر در صدد دستیابی به انرژی جایگزین هستند تا به کشورهای نفت‌خیز وابستگی خیلی کمتری داشته باشند و حال فکر کنید اگر آن‌ها روزی موفق شوند که وابستگی خود را به انرژی فسیلی کاملاً از بین ببرند و دیگر نیازی به نفت نداشته باشند، برای کشورهای نفت‌خیز چه پیش خواهد آمد؟

تا کنون این کشورهای غربی بوده‌اند که برای رسیدن به خواسته خود در امور سیاست بین‌الملل دخالت کرده‌اند و شرق بیشتر طعمه سیاست آن‌ها بوده است و هر واکنشی که کشورهای شرقی از خود نشان می‌دهند در جهت خنثی‌سازی سیاست‌های غرب است و می‌توان گفت که شرقی‌ها هیچ دخالت جدی و اثرگذاری در اوضاع منطقه‌ای و سیاست‌گذاری‌های کشورهای غربی ندارند.

اگر کشورهای نفت‌خیز که عمده‌تأ در شرق قرار گرفته‌اند نتوانند از راه اصولی و درست سرمایه حاصل از فروش انرژی تولیدی‌شان را برای اقتصاد کشور سرمایه‌گذاری کنند در آینده نه چندان دور از لحاظ اقتصادی دچار مشکلات زیادی می‌شوند چرا که در فردای پیش‌رو قطع کامل وابستگی انسان از انرژی فسیلی می‌تواند به واقعیت تبدیل شود.

اگر شرق همچنان بخواهد در سیاست بین‌الملل نقش بسزایی بازی کند باید به فکر جایگزین کردن انرژی خود از طریق سرمایه‌گذاری برای یافتن نوع دیگری از انرژی باشد، تا در صورت عدم امکان صادرات انرژی، دست‌کم بتواند انرژی داخلی خود را تأمین کند.

امیدوارم در آینده شرایط به گونه‌ای پیش نرود که کشورهای شرق به «انرژی» و «علم» غرب وابسته و نیازمند شوند و همچون مصرف‌کنندگان محض برای تأمین نیازهای خود در تنگنا قرار گیرند.

آینده سیستم ایران

تا اینجای کار هرچه به آن اشاره شد اشکالات و نواقص سیستم‌های حکومتی ایران در دوران‌های مختلف تاریخ بود. حتماً خوانندگان عزیز می‌گویند بازگو کردن مشکلاتی که همه در جامعه شاهد آن هستند چه نفع و فایده‌ای دارد؟ راه حل چیست؟ اگر کسی راه‌حلی برای این مشکلات مشهود به‌ویژه در جامعه‌ای مثل ایران ارائه دهد می‌تواند قابل توجه واقع شود البته به شرطی که بیان‌کننده‌ی واقعیات جامعه چند فرهنگی ایران باشد. مردم با تمام اختلاف نظری که در فرهنگ خود با دیگر مناطق داخل ایران دارند، ولی درصدد رفع اختلافات موجود در جامعه برای ایجاد اتحاد همگانی علیه رژیم نابخرد ایران هستند، که عامل اصلی و بارز اختلافات فرهنگی درون ایران، برای ایجاد تفرقه میان مردم بوده است و بس تا اینکه هر موقع لازم باشد از این تفرقه به خوبی بهره‌برداری کند.

با وجود این تفرقه‌اندازی‌ها، هیچ‌گونه اختلاف جدی و اساسی در میان مردم ایران وجود ندارد و هر چه به عنوان شوخی و مزاح نسبت به بعضی از فرهنگ‌های درون ایران استفاده شده است فقط برای نگه داشتن روحیه اختلاف در میان مردم بوده است.

حکومت‌های خودکامه با تفرقه‌افکنی توانستند بر مردم چیره شوند و قدرت را در دست گیرند. وقتی بقای چنین رژیمی اینقدر به درازا بکشد و باعث ریختن خون جوانان در زندان‌ها و یا حتی خیابان‌ها شود، برای نگه داشتن آن از هر نوع جرم و جنایت یا حيله و نیرنگی دریغ نمی‌کند و هیچ چیز بیشتر از داشتن قدرت برایش مهم نیست و تا جایی که بتواند از دروغ و جهل و خرافه استفاده می‌کند و اگر پیش نرفت از وسایلی که در اختیار دارد مثل اسلحه، زندان، شکنجه و پول که همان ثروت ملی است، استفاده می‌کند تا قدرت را نگه دارد. اما پیشنهاد من برای فردای ایران بعد از گذر از این حکومت خودکامه مذهبی که با هیچ معیاری در دنیای کنونی همخوانی ندارد این است؛

قبل از هر چیز باید نخبگان جامعه با در نظر گرفتن تنوع فرهنگی مردم یک روش علمی برای کشورداری تبیین کنند، که همه مردم ایران را فارغ از تعلقات فرهنگی محدوده زندگی‌شان در نظر گرفته باشد.

ما نباید خودمان را درگیر مسائل و اشکالات موجود در روش‌های فلسفی و علمی کلاسیک بکنیم. همانطور که قبلاً گفتم خیلی از کشورها در حاکمیت خود از بعضی روش‌های فلسفی پیروی کردند ولی نتوانستند برای مشکلات راه حل اساسی و ماندگار پیدا کنند. ما ایرانیان باید نسخه داخلی از وضعیت اقتصادی، سیاسی و

اجتماعی خود چه در ارتباطات خارجی و چه امور داخلی که کارایی کافی در شروع کار داشته باشد به وجود بیاوریم.

می‌توان اسمی برای آن انتخاب کرد مثلاً اقتصاد سیاسی مردمی یا شورایی و یا هر چیز دیگر. این نام‌ها فقط در حد پیشنهاد هستند.

قدر مسلم بنابر عرف جوامع بین‌الملل باید کسانی و یا مسئولانی در رأس امور کشور وجود داشته باشند که هم مردم و هم کشورهای خارجی بتوانند با آن‌ها بنابر مسئولیت‌شان تماس بگیرند و آن‌ها نیز باید جوابگوی تصمیمات و اعمال خود به جامعه باشند.

با در نظر گرفتن مردمی که در محدوده ایران زندگی می‌کنند و با توجه به تنوع فرهنگی و مسائل مربوط به آن باید نسبت به نوع کشورداری و انتخاب مسئولان و توجه به مشکلات تمام مناطق با حساسیت ویژه عمل کرد چون در صورت نادیده گرفتن هر گروهی، تنش و نارضایتی می‌تواند در همه‌ی مردم ایران، خود را نشان دهد. پس باید با دقت و بررسی تمام نقاط ایران هر قسمتی در خور خود سهمی در امور کشورداری و اقتصاد داشته باشد.

در کنار شیوه کشورداری باید از روشی علمی - فلسفی در امور سیاسی و اقتصادی کشور پیروی کنیم. سکولاریسم به تنهایی برای چرخاندن چرخ یک کشور کافی نیست. باید «جدایی دین از سیاست» به صورت مکتوب در قانون قید شود و مسئولین کشور به این اصل متعهد باشند. دموکراسی (آزادی) می‌تواند در حل مسائل اجتماعی بسیار کمک کند، ولی نباید انتظار داشت که پروسه دموکراسی در مدت کوتاهی به سرانجام برسد زیرا این نوع از سیستم مردم سالاری باید با تکامل اجتماعی در جامعه پیش برود. مثالی از دموکراسی فرانسه می‌آورم. آن‌ها پایه‌های دموکراسی را در اوایل سال ۱۸۰۰ بنا کردند ولی تنها ۷۰ سال پیش حق رأی به زن‌ها داده شد. منظورم اینست که در فردای تغییر حتماً تعدادی از افراد کارشکن، بعد از مدت کوتاهی عَلم اینکه کجاست آن آزادی که وعده داده شده بود، بر می‌دارند و آگاهانه باعث و بانی ناهمگونی در جامعه خواهند شد و حتماً سخنان آن‌ها در بعضی از افراد جامعه جا باز خواهد کرد و منجر به ایجاد ناآرامی است. ولی ما مردم باید برای رسیدن به دموکراسی صبر پیشه کنیم تا اینکه بتوانیم کشور را در مسیر درست همراه با تکامل اجتماعی قرار دهیم.

باید در امور کشورداری از یک روش علمی - فلسفی داخلی یعنی تهیه و تفسیر شده توسط متخصصان ایرانی پیروی کرد و همه مسئولان کشور فارغ از نوع دیدگاه شخصی خود باید به این روش و سیستمی که جمع به اتفاق آرا به آن رأی می‌دهد متعهد باشند.

روش داخلی که در برگرنده فرهنگ و آداب رسوم مختلف مردم ایران است می‌تواند بهترین نسخه برای وضعیت ایران با وجود تنوع فرهنگی باشد. همچنین برای سیستم کشوری‌داری باید مسئولانی تعیین شوند که با تعهد به وضعیت کشور و دور از منافع شخصی یا گروهی، درصدد پیش بردن مسائل اساسی داخلی و خارجی بنابر تفکر علمی- فلسفی باشند.

تا اینجا سعی کردم به‌طور خلاصه همه سرخط‌های پیشنهادی خودم را مطرح کنم ولی در ادامه بیشتر توضیح خواهم داد. هرچند می‌دانم از نگارش تا عمل فاصله‌ای طولانی وجود دارد ولی اگر ساختن کشور و ایجاد رفاه برای مردم این سرزمین را اصل بگیریم حتماً روزی محقق خواهد شد. اگر همچنان منتظر زمان خاصی باشیم و بگوییم هنوز برای ایران زود است و با گذشتن از این رژیم جنایتکار عده‌ای نگذارند که بلافاصله شروع کنیم، فقط زمان را از دست می‌دهیم و هر چقدر این تغییر دیرتر شروع شود دوباره یک نسل زیر استبداد با بی‌عدالتی‌های اجتماعی زندگی خواهند کرد. پس اگر این کار را زودتر شروع کنیم کشور را جلو انداخته‌ایم. باید حواسمان خوب جمع باشد که به جز عوامل رژیم، کشورهایی نیز از وضعیت نابسامان دیگران سود می‌برند و به همین خاطر حتماً در روند بازسازی ایران کارشکنی خواهند کرد. به محض چرخش در ایران کسانی که این ضرورت را احساس می‌کنند باید بدون اتلاف وقت کار خود را شروع کنند و به جنجال‌هایی که بعد از نابودی این رژیم چهل و جنایت به وجود خواهد آمد توجه نکنند. بعد از هر طوفانی حتماً آرامش به وجود می‌آید و اگر همه موارد لازم، مهیا و آماده باشد می‌توان به محض اینکه کمی اوضاع آرام شد بازسازی و تغییر را با کمک مردم آغاز کرد. چون خرابی‌هایی که این رژیم در همه زمینه‌ها به‌وجود آورده حد و اندازه ندارد و برای درست کردن آن زمان زیادی نیاز است. یکی از مهمترین کارها این است که هرچه زودتر فرهنگ آمیخته با نادانی و خرافات را پایش و پاکسازی و آنچه را که برای سرکوبی و تفرقه میان مردم به‌کار می‌رفت شناسایی کنیم تا در زمان سازندگی فرهنگی و سیاسی مشکل ساز نشوند.

طرح و پیشنهاد

اولین موضوع، مسائل اقتصادی کشور و وضعیت مالی افراد جامعه است. چون پایه و اساس هر جامعه، اقتصاد است و می‌تواند آغازگر هرگونه اختلافی در میان مردمی با تنوع فرهنگی مثل ایران شود. بنابراین اگر مسئله اقتصادی را اولویت قرار دهیم از بروز تحریکات داخلی و خارجی و ایجاد بحران تا حدود زیادی جلوگیری کرده‌ایم.

باید تأمین وضعیت اقتصادی همه‌ی مردم در نظر گرفته شود چه برای کسانی که توان کار کردن دارند از طریق اشتغال‌زایی در منطقه و محدوده زندگی خودشان، مثل تأسیس و تقسیم صنعت و ایجاد کارخانه و کار برای اهالی منطقه و چه برای کسانی که به هر دلیل مثل ناتوانی جسمی و مسائل روحی و غیره با تشخیص صاحب‌نظران توان کار کردن ندارند با ایجاد جایگاهی برای تأمین مسائل مالی، مایحتاج زندگی روزمره و بسیار معمولی آن‌ها.

از آنجا که ایران دارای گروه‌های جمعیتی با فرهنگ، آداب و رسوم و همچنین اعتقادات خاص خود در هر منطقه است در فردای تغییر و گذر از این سیستم دینی، هر کدام از گروه‌های مختلف در جای جای ایران بنابر فشارهایی که تا کنون از طرف حاکمان بر ایران تجربه کرده‌اند، درصدد حق‌خواهی بر می‌آیند دلیل هم بسیار مشخص است. یکی اینکه اعتماد در میان قشرهای مختلف نسبت به گردانندگان کشور وجود نخواهد داشت یا اینکه بسیار پایین خواهد بود و مردم برای همراهی با مسئولان کشور باید در اول کار نمود عینی ببینند و با وعده و وعید شرایط درست نخواهد شد و از آنجا که این رژیم مردم را در تنگنا قرار داده در صورت تغییر باید منتظر غارت اموال ادارات باشیم. دیگر اینکه از آنجا که تا کنون پایه اقتصاد ایران از طریق نفت تأمین می‌شده است کشورهای خریدار به‌خاطر به‌دست آوردن نفت ارزان نمی‌گذارند که کشور به ثبات برسد و دائم به شعله ناآرامی‌ها هیزم اضافه می‌کنند آن‌هم در مناطق مختلف ایران که مهمترین مشکل ما در فردای براندازی است. به غیر از این‌ها، طرفداران داخلی رژیم فعلی به‌خاطر اینکه از طریق همین رژیم سرمایه و ثروت به‌دست آورده‌اند و ممکن است بعد از گرفتن حکومت به‌دست مردم با این تهدید روبه‌رو شوند که اگر کاری نکنند تمام سرمایه‌شان را از دست خواهند داد بنابراین دست به آشوب در این طرف و آن طرف می‌زنند تا اینکه بتوانند قسمتی از سرمایه خود را خارج کنند.

همچنین بیشترین تهدید برای ایجاد ناآرامی بعد از سقوط این رژیم، کشورهای خارجی خواهند بود، چرا که در دنیای سیاست، غربی‌ها همیشه خواسته‌اند منطقه‌ای را در آشوب و تفرقه نگه دارند تا اینکه بتوانند از آب گل‌آلود ماهی بگیرند. مثل عراق، سوریه و حتی به‌راه انداختن جنگ اوکراین و روسیه برای به‌وجود آوردن بحران در آن منطقه و سرگرم کردن روسیه که خود آغازگر جنگ بود ولی اکنون ناتوان از پایان دادن به آن است و همچنین در محدوده‌ی آمریکای لاتین مخصوصاً ونزوئلا و بحرانی که در آن منطقه به‌وجود آوردند همگی، ریشه در این سیاست دارد.

پس با هوشیاری تمام مردم، ایران می‌تواند آغازگر راهی نوین برای حل مسائل داخلی و منطقه‌ای باشد. یکی از موضوعاتی که به نظر من خیلی مهم است ایجاد تشکلهایی از تمام نمایندگان فرهنگ‌های منطقه‌ای و مردمی، نه حول محور مذهب یا اسطوره و قهرمان‌بازی، بلکه حول مردم برای رسیدن به جامعه‌ای آزاد با عدالت

اجتماعی و تضمین رعایت حقوق تک تک افراد جامعه به یک اندازه بدون برتری فرهنگی، مذهبی، تحصیلی و ... است. از این قبیل رفتارها که بوی تجملگرایی و آشنابازی می دهد باید به کلی دست کشید. چرا که برای ساختن جامعه ای سالم و خالی از تبعیضات اجتماعی مضر و آشوب برانگیز است.

خلاصه اینکه ما در میان گروه های مختلف فرهنگی درون ایران افراد کاردان و باسواد برای تصمیم گیری در امور سیاسی و اجتماعی خیلی داریم که این خود نقطه قوت مردم ایران است.

در اقتصاد هم دست کم تا کنون غیر از نفت و گاز، منابع دیگری مثلاً در کشاورزی، دو جنس پرطرفدار در دنیا یعنی زعفران و پسته یا فرش، سنگ و خاویار و کلی موارد دیگر برای درآمدزایی در اختیار داریم.

فقط مشکل اصلی بازاریابی است، چرا که این رژیم با سیاستی خارجی که داشته دیدگاه جهانیان را نسبت به ایران و اجناس ایرانی بسیار منفی کرده است.

تا اینجای کار سعی کرده ام به مسائلی بپردازم که در فردای ایران با آن ها روبه رو خواهیم شد و چه بسا خیلی بیشتر از این ها باشد که من آورده ام و شما خود بهتر می دانید.

من فکر می کنم اگر ایران از سیستم مجلس و یا همان شورای کشورداری پیروی کند با توجه به تنوع در فرهنگ مردم که خود نقطه قوتی برای درآمدزایی آینده هم محسوب می شود (برای جذب توریست) کشور را به کمک نخبگان جامعه متشکل از همه مردمان ایران خیلی سریع به جایگاهی که در اصل باید داشته باشد می توان رساند.

در نظر بگیریم که در هر منطقه ای از ایران جمعیتی با فرهنگ و آداب و رسوم خاص خود زندگی می کنند و تعداد آن ها هم مشخص است. اگر بگویم در ازای X تعداد در همه کشور باید یک نماینده وجود داشته باشد، البته نمایندگان باید از کسانی باشند که توان حل مسئله جمعی را داشته و این را در روند زندگی شان ثابت کرده باشند. این افراد به تناسب جمعیت در منطقه خود انتخاب و مجموع آن ها نمایندگان منطقه X یا شورای نمایندگان را تشکیل می دهند. مسئولیت این شورا رفع مشکلات شهری و گرفتن بودجه لازم منطقه ای و همچنین راه اندازی مراکزی برای کسانی است که به هر دلیل کار و شغلی ندارند و نمی توانند هزینه زندگی خود را تأمین کنند.

همچنین این نمایندگان در همه امور اداری و مالی باید نظارت داشته باشند و مدت خدمتشان هم نباید بیش از سه سال باشد و اگر مردم بخواهند نماینده ای دوباره بر سرکار باشد خیلی ساده با رأی مردم می تواند ادامه دهد.

به تناسب از میان نمایندگان در مجلس منطقه ای تعدادی برای نمایندگی در مجلس مرکزی که کارش اداره امور کشور و قانونگذاری است انتخاب می شوند. ناگفته نماند کسانی که برای نمایندگی در مجلس مرکزی انتخاب می شوند باید انسان هایی فرهیخته باشند و توانایی آن ها به همگان در محدوده شهر و دیار خود ثابت شده باشد و

همه مردم منطقه دیدی مثبت به او و اعمالش داشته باشند. اما چرا این را قید می‌کنم، چون در فردای تغییر هر آدمی از هر جریانی برای ورود به داخل مجلس چه منطقه‌ای و چه مرکزی با بر پا کردن آشوب و ناآرامی ممکن است رنگ عوض کند و کاسه داغ‌تر از آتش شود. پس برای داشتن مجلسی کاملاً مردمی باید مواظب چنین حرکاتی باشیم.

باید خاطر نشان کنم که مردم به جز انتخابات مجلس منطقه‌ای نیازی نیست هر بار انتخابات راه بیندازند و بودجه آن هم که کم نیست از جیب مردم پرداخته شود. به نظر من همان یکبار برای نماینده محلی کافی است و این انتخاب اولیه مثل این می‌ماند که کسی در امور کشوری و اقتصادی به مدت سه سال و کیلی برگزیده تا نظراتش را با دیگران مطرح کند و نماینده منطقه‌ای باید به‌طور پیوسته گزارش‌های خود را به مردم منطقه ارائه دهد.

مجلس مرکزی که متشکل از تمام نمایندگان مردم با تناسب جمعیتی است باید برای تهیه قانون اساسی کشور از میان اعضای خود چند حقوق‌دان انتخاب کند و آن‌ها هم باید برای نگارش قانون بر اساس عدالت اجتماعی از نظریات «جان رالز»^۲ که با عنوان «عدالت پشت پرده بی‌خبری» از آن سخن می‌گوید بهره گیرند. (در پایان کتاب در مورد نظریه او توضیح خواهم داد) همچنین باید یک نفر به صورت چرخشی و با توجه به تناسب جمعیت، در هر دوره به عنوان مسئول هماهنگی شورای کشورداری معرفی شود این فرد نمی‌تواند بیش از یکبار این مسئولیت اجرایی را برعهده گیرد و حتماً باید به صورت چرخشی و با رأی همه‌ی نمایندگان مجلس مرکزی از میان دو یا چند نفر از نمایندگان منطقه‌ای که نوبتی عهده‌دار این وظیفه هستند انتخاب شود.

این شخص که باید خود را برای بر عهده گرفتن کارهای اجرایی کشور داوطلب کند لازم نیست حتماً از نمایندگان مجلس منطقه‌ای و یا مرکزی باشد. او می‌تواند از افراد گروه‌های مخالف باشد که طرحی نو و جدید برای پیشبرد کشور هستند. خلاصه کنم هر کس با توجه به بررسی توانمندی‌هایش می‌تواند خود را در منطقه‌ای که نوبت آن است داوطلب کند و مجلس منطقه‌ای باید او را از لحاظ توانمندی برای اداره این مسئولیت تأیید کند و در نوبت بعد باید تأییدیه مجلس مرکزی را با گفت‌وگو با نمایندگان مردم و اثبات توانمندی برای احراز آن مسئولیت، به دست آورد. این فرد بعد از انتخاب شدن، مسئول معرفی افراد مستعد برای تیم اجرایی خود است که آن‌ها هم باید از دو مجلس تأییدیه بگیرند.

اما به نظر من از آنجا که وضعیت اقتصاد باید بسیار دقیق و حساب شده پیش برود، چرا که از حساسیت زیادی برخوردار است، پس باید برنامه دقیق برای درآمد و تقسیم بودجه سالانه کشور به صورت مکتوب نوشته و در آن قید شود که هر شش ماه و یا سالانه به‌روز شود و برای آن باید تأییدیه دو مجلس را داشته باشد.

۲- جان رالز (John Rawls): فیلسوف لیبرال آمریکایی است که به دلیل صورت‌بندی نظریه‌ی عدالت شهرت بسیار دارد.

بهتر است همه‌ی گروه‌های فرهنگی در مناطق گوناگون ایران یک نفر اقتصاددان در گروه اقتصادی کشور داشته باشند. آن‌ها به یک اندازه در قبال وضعیت اقتصادی کشور مسئولیت دارند و فقط یک نفر در هر نوبت از میان تمامی افراد این گروه به صورت چرخشی و به مدت یک سال می‌تواند مسئول هماهنگی کارها و جلسات باشد. اقتصاددانان این گروه باید تمام درآمد کشور و بودجه سالانه و تقسیم و تخصیص بودجه منطقه‌ای و حتی تعیین کمک هزینه افرادی را که به هر دلیل درآمدی ندارند، تعیین کنند.

آن‌ها باید بر اقتصاد کشور و تقسیم شرکت‌های صنعتی و تولیدی به تناسب جمعیت در مناطق مختلف ایران، کنترل دقیق داشته باشند. هر نفر از این گروه که به نمایندگی از منطقه خاص خود در آن شرکت دارد باید جوابگوی مجلس منطقه‌ای باشد و آن گروه اقتصادی باید جوابگوی مجلس مرکزی باشند.

از آنجا که بیشتر اختلافات و ناهمگونی‌ها می‌تواند از این نقطه سرچشمه بگیرد و همیشه کشور و مردم از این نقطه بسیار ضربه خورده‌اند از این رو نظارت بر اقتصاد کشور توسط نماینده‌ی همه‌ی مردم ایران می‌تواند راه‌حلی باشد تا در موضوع اقتصاد تضمینی به وجود بیاید که سوءمدیریت و یا سوءاستفاده مالی به نفع شخص یا اشخاص و همچنین اجحاف نسبت به مردم در مناطق مختلف صورت نگیرد.

همچنین بحث و گفت‌وگو در مجالس و یا شنیدن حرف‌های احزاب و سازمان‌های مخالف (اپوزیسیون) همواره با وجود نمایندگان مجلس مرکزی و یا اگر یک سازمان منطقه‌ای بود در مجلس منطقه‌ای به خاطر به‌روزرسانی مداوم باید آزادانه و بدون ترس از عواقب آن انجام شود.

پس با شراکت همه مردمی که در ایران زندگی می‌کنند فارغ از هر نوع تعصب و واپسگرایی در سیستم کشورداری می‌توان تا حدود زیادی جلوی اختلافات را گرفت و با هوشیاری کامل و به کمک همراهی و اتحاد مردم آشوب‌های مغرضان را بی‌اثر کرد.

فکر می‌کنم این روش باعث می‌شود هر فردی احساس کند سهمی از مملکت دارد و در نتیجه با ایجاد تعلق خاطر به محل تولد و رشد خود، اگر در آینده کشور دچار بحران شود حاضر به دفاع از آن در مقابل توطئه‌گران باشد و به خود بگوید من هم به این کشور دینی دارم که باید ادا کنم.

فقط با شعار دادن و یادکردن از اسطوره‌ها نمی‌توان حامی و همراه برای کشور به وجود آورد چرا که در هر سیستمی چه دینی، پادشاهی یا حتی جمهوری افراد در قبال فعالیت برای رفع مشکلات کشور از خود خواهند پرسید که مملکت برای من چه کرده است تا من جانم را فدایش کنم؟ باید به این نکات در آینده ایران توجه شود.

اگر بخواهیم ملتی یکدست در برابر همه‌ی ناملاپماتی که به کشور وارد می‌شود داشته باشیم که همیشه حاضر به دفاع از کشور و ارزشهای کشور باشند، باید به خواسته‌های تک‌تک مردم در کشور توجه کرد. در پایان مثالی

می‌آورم که مطمئن هستم همه شما آن را به چشم دیده و یا در موردش شنیده‌اید. می‌دانید در دوران جنگ با عراق چرا جوانان با جان و دل به جبهه می‌رفتند و برای کشته شدن از یکدیگر سبقت می‌گرفتند؟ می‌خواهم همه این پرسش را از خود بپرسند؛ که اگر آن جنگ در شرایط فعلی ایران اتفاق بیفتد جوانان برای دفاع از ایران حاضرند آن جان‌فشانی‌ها را بکنند؟ البته که نه و چرا آن‌زمان چنین شد؟ در زمان شاه وضعیت ایرانیان چه از لحاظ اقتصادی و یا جنبه بین‌المللی چنان جایگاهی پیدا کرده بود که باعث افتخارآفرینی در مردم شده بود از این رو با توجه به آن فرهنگ و باور، قدرمسلّم با افتخار برای دفاع از ایران در جنگ شرکت می‌کردند. آن‌هایی که می‌توانستند مستقیم و کسانی که نمی‌توانستند در پشت جبهه‌ها مشغول انجام وظیفه بودند. همین زنان شریفی که این رژیم برای چند تار مویشان آن‌ها را می‌کشد، شکنجه می‌دهد و تجاوز می‌کند، در آن موقع به خاطر همان فرهنگی که شاه ایران به جای گذاشته بود با تمام وجود در همه‌ی عرصه‌های جنگ با عراق کمک می‌کردند تا اینکه وجبی از خاک کم نشود.

حال خود روزانه می‌بینید که این رژیم نابخرد با همین زنان شیرصفت چه می‌کند و سعی دارد آن‌ها را در پستوی خانه‌ها نگه دارد و حتی سعی می‌کند ارزش انسانی را از همین زنان بگیرد. اما باید گفت زهی خیال باطل. و همین رژیم جانی از آن خون‌ها که در راه کشور داده شد بهره‌برداری مذهبی و سیاسی به نفع خود کرد با توجه به اینکه آن‌ها در دوران و با فرهنگ زمان شاه بزرگ شده بودند.

امروزه در این طرف و آن طرف مواضع جانبازان و آزادگان را می‌شنوید. این‌ها بازماندگان همان جنگ و هم‌سنگران کسانی بودند که جانشان را فدای ایران کردند. و بعد از سال‌ها وقتی تفکر و ذهنیت آخوندهای حاکم را فهمیدند از آن‌ها برائت جستند و با مردم همراهی کردند. هدف اصلی آن‌ها در زمان جنگ، حفظ کشور و مردم بود نه ماندگاری این رژیم. چرا که از زمان شاه این جمله در فرهنگ ما ایرانیان مرسوم شده بود که برای مام وطن باید از جان گذشت و حالا خود نیز می‌بینید که همان سربازان و مجروحان علیه این رژیم موضع‌گیری می‌کنند و در سمت مردم ایران ایستاده‌اند.

اگر مردم از زن و مرد، پیر و جوان در این جنگ شرکت کردند به خاطر انقلاب و دین نبود. پیروان مذاهب دیگر مثل زرتشتی، مسیحی، بهایی، سنی، یهودی، حتی بی‌خدایان و معتقدین به سیستم کمونیستی یا ملی‌گرایان نیز با تمام وجود در جنگ شرکت کردند تا اینکه از کشور دفاع کنند، نه نظام جدیدی که در آن زمان هیچ‌کس ذهنیتی نسبت به رهبرانش نداشت و مردم فکر می‌کردند این ایران است که مهم است نه آخوندهای سودجو، که با موج جنگ حسابی سواری گرفتند. اگر در آن موقعیت مردم گوش به فرمان آن‌ها بودند به خاطر نیاز به اتحاد و هماهنگی در آن شرایط بود و ناگفته نماند که در آن زمان هنوز کسی از نیت پلید آخوندها آگاهی نداشت چرا

که جنگ خیلی سریع بعد از به قدرت رسیدن آن‌ها شروع شد و هنوز فرصتی پیدا نشد بود که چهره اصلی خود را به مردم نشان دهند و مردم به اعتبار دین در آن موقع با آخوندها همراهی می‌کردند. وضعیت کشورهای خارجی را بنگرید، به قدری مسئله کشور برای‌شان مهم است که اگر دولت مرکزی از روش دموکراسی پایه در ارتباط با مردم خارج شد مردم یکپارچه خود را به خیابان‌ها می‌رسانند و به دولت وقت اعتراض می‌کنند مثل فرانسه و تایلند و همچنین از سوی دیگر اگر برای کشور مشکلی به‌وجود بیاید با دل و جان برای رفعش تلاش می‌کنند. سؤال پیش می‌آید که چرا آن‌ها این چنین هستند؟ پاسخ این است؛ کشور و قوانین آن از همه افراد جامعه حمایت می‌کند و مردم نیز برای قدردانی از کشور، خودشان را موظف می‌دانند که همواره آماده همکاری برای رفع مشکل پیش‌آمده باشند.

اپوزیسیون

وجود احزاب و سازمان‌ها به‌صورت اپوزیسیون خود می‌تواند تضمینی باشد برای منحرف نشدن اصول پایه و اصولی که مجلس مرکزی در قانون مدون عدالت اجتماعی به عنوان اصول کشورداری چه در رابطه با جامعه و چه با سیاست خارجی تصویب می‌کند و همچنین باعث رشد و به‌روزرسانی قوانین کشوری خواهد شد. پس احزاب و سازمان‌ها باید بدون دغدغه، کار خود را در آزادی کامل انجام دهند. مطمئن باشید که کار اجرایی، سیاسی و اقتصادی به هر شکلی که در نظر گرفته شود به مرور زمان احتیاج به بازنگری و به‌روزرسانی دارد و حتماً در روند کشورداری اشکالاتی به‌وجود می‌آید. اگر کسانی در کشور چه در شکل احزاب و یا سازمان‌ها خود را به عنوان اپوزیسیون سیستم حاکم معرفی کنند می‌تواند باعث رشد و ارتقای هر چه بیشتر سیستم کشورداری باشد. یعنی آن‌ها با انتقاد خود، باعث بالندگی بیشتر در سیستم و جامعه می‌شوند که ارتقای کشور از لحاظ بین‌المللی و افزایش سطح کیفی زندگی مردم را در پی خواهد داشت و از درجا زدن و عدم هماهنگی یا عقب‌گرد جلوگیری خواهد کرد.

در وضعیت کنونی ایران سردمداران رژیم واپسگرا در این فکر هستند تا معیارهای ۱۴۰۰ سال پیش را در جامعه ارزش جلوه دهند و مردم را به تابعیت از آن‌گونه روش‌ها برای زندگی امروزی تشویق کنند. وقتی در کشور یک نوع تفکر برای سیستم کشورداری انتخاب شود و از گروه‌های دیگر که خواهان بهتر شدن کشور هستند، استفاده شود کشور در همه موارد رو به جلو می‌رود.

ولی اگر گروهی خود را اپوزیسیون انقلابی معرفی کردند، آن وقت باید کاملاً مواظب بود چون اگر کسی خود را انقلابی معرفی کرد درصدد این است که قدرت اجرایی جامعه را به‌دست گیرد و نظرات خود به مردم القا کند که سرانجامش یک‌سونگری یا همان دیکتاتوری می‌شود چون انقلابی بودن یعنی داشتن یک نوع ایده که

طرفدارانش برای تسلط افکار خود بر جامعه از هر حيله و نيرنگى استفاده مى‌کنند. ما ايرانيان اين موضوع را با پوست و گوشتمان به‌خوبى درک کرده‌ايم.

درست مثل کارى که با ما مردم ايران در سال ۱۳۵۷ خورشيدى کردند و آن اپوزيسيون در فکر تصاحب قدرت حاکمه بود و از هر حيله و دروغى براى همراه کردن مردم استفاده مى‌کرد. سرانجام آن انقلاب را بعد از تصاحب قدرت آخوندها بر ايران به‌خوبى ديديم و چشيديم. آن‌ها به فکر اصلاح قوانين به‌نفع مردم نبودند، بلکه براى قدرت و پيشبرد تفکرات خود از هيچ جنايتى چشم‌پوشى نمى‌کردند. مثلاً در جريان انقلاب، خودشان سينما «رکس» آبادان را همراه با تعداد زيادى انسان بيگناه که فقط براى تفريح و ديدن فيلم آنجا رفته بودند به عمد آتش زدند و مردم را سوزاندند تا اينکه بگويند کار رژيم حاکم بر ايران در آن زمان بوده و با اين روش کثيف و جنايتکارانه مردم را در ضديت با رژيم سابق ايران همراه خود کنند که متأسفانه در اين کار بي‌نهايت جنايتکارانه و پستشان موفق بودند چرا که بعد از آن جنايت، شروع به تبليغ دروغ کردند و گفتند که کار رژيم شاه بوده و مردم هم در آن زمان به آخوندها صددرد اعتماد داشتند و آخوندهاى انقلابى هم از بزرگترين آن‌ها يعنى «خمينى» تا کوچک‌ترين‌شان در کوچه و خيابان جار زدند که شاه سينما رکس را آتش زد. پس نتيجه مى‌گيريم که گروه‌هاى انقلابى براى رسيدن به مقصد و هدف خود هر کارى انجام مى‌دهند تا اينکه قدرت را به‌دست گيرند.

آخوندهاى انقلابى براى به‌دست آوردن قدرت هر کارى مى‌کردند و اصلاً برايشان مهم نبود که مردم آسيب مى‌بينند. آن‌ها فقط فکر تصاحب قدرت به‌هر قيمتى بودند و از انجام کارهاى غيرانسانى نيز پرواى نداشتند مثل آتش زدن سينما رکس.

آن‌ها با هر شيوه و روشى از قدرت براى پيشبرد نظرات خود در جامعه استفاده مى‌کنند و براى‌شان هم فرق نمى‌کند که چه نوع جنايتى انجام مى‌دهند و به چه کسانى لطمه مى‌خورد. آن‌ها هدف خود را اصل مى‌دانند و براى رسيدن به آن، جنايات‌شان را با هر وسيله و نيرنگى توجيه مى‌کنند تا اينکه رأى مردم را داشته باشند و بعد از اينکه بر قدرت سوار شدند ديگر هر طور که خود بخواهند کشوردارى و مردم را نادان قلمداد مى‌کنند؛ تو بايد فقط به من اقتدا کنى چون من نماينده خداى تو هستم!

وقتى مردم با چهره واقعى آخوندها مواجه مى‌شوند جامعه نمى‌تواند با سياست‌هاى ضدبشرى آن‌ها همراهى کند و از اين جاست که به‌خاطر ترس از مخالفت مردم با شيوه حکومت‌رانى‌شان شروع به انجام هر گونه جنايتى عليه مردم به‌خاطر در قدرت ماندن مى‌کنند و از آنچه که بر سر مخالفان مى‌آورند هيچ ابائى ندارند چرا که بود و نبود خود و دکان مذهب را در گرو اين کارها مى‌دانند و با رواج ترس و وحشت در جامعه مردم را وادار به سکوت مى‌کنند.

سخن آخر قابل توجه مردم و مسئولین آینده کشور بعد از جمهوری اسلامی

پیشنهادهای و موارد زیر را در آینده ایران مدنظر قرار دهید.

من این دو موضوع را به صورت پادکست از آوای فلسفه شنیدم. به نظر می‌تواند در آینده کشور برای نمایندگان مردم و جامعه راهگشا باشد.

اگر این موضوعات را می‌دانید و یا در جایی شنیده‌اید باز هم بهتر است وقتی پذیرای مسئولیت شدید دوباره بازنگری کنید تا اینکه در فردای آزادی کشور از این بابت با مشکلات کمتری روبه‌رو شویم. در اینجا به نظریه فلسفی بحث و گفت‌وگو و آداب هم‌صحبتی با دیگران که دو بحث مجزا هستند اشاره می‌کنم. که بهتر است در میان پارلمان‌ها و احزاب و سازمان‌های سیاسی یا حتی مردم برای بهره‌گیری از نظرات سازنده آن‌ها برای پیشبرد اهداف کشورداری رعایت شود. اول از بحث آداب هم‌صحبتی با دیگران شروع می‌کنم که می‌تواند «تعادل» و «لذت» میان گوینده و شنونده به وجود بیاورد. در ادامه به ده مورد اشاره می‌شود:

۱. هنگام مکالمه کار دیگری انجام ندهیم چرا که اگر مثلاً همزمان به موضوعی دیگر فکر کنیم و یا اینکه کار فیزیکی مثلاً با تلفن خود یا نفر کنار دستی صحبت کنیم بر کیفیت مکالمه اثر می‌گذارد و از کیفیت آن می‌کاهد اگر توجه کرده باشید مثل مکالمات مجلس ایران که همزمان وقتی سخنوری صحبت می‌کند بقیه نمایندگان یا در حال بازی با تلفن و صحبت کردن با بقیه کنار دستی‌هایشان هستند یا چرت می‌زنند مثلاً آن‌ها گرد هم آمده‌اند تا در مورد مشکلات اساسی کشور راه‌حلی پیدا کنند ولی این مجلس دولتی با شگردی که نمایندگان در آن حضور پیدا می‌کنند به روشنی نشان می‌دهد که رأی در مورد مشکلات در جای دیگر گرفته می‌شود و خود نیز می‌دانند که بودن یا نبودنشان در آن مجلس هیچ تأثیری ندارد.
۲. واعظانه از موضع بالا صحبت نکنیم. حتماً باید نقدپذیر باشیم.
۳. هنگام گفت و شنود پرسش‌هایی طرح کنیم که پاسخ‌شان بله یا نه نباشد. مثلاً برای سؤال کردن به جای «آیا» از «چرا» و «چگونه» استفاده کنیم که جواب‌دهنده بتواند مطلب خود را توضیح دهد.
۴. در جریان مکالمه باید شناور باشیم یعنی اینکه در گفت و شنود سؤال خارج از بحث نکنیم و مسائل غیرمرتبط را به میان نیاوریم.
۵. اگر چیزی را نمی‌دانیم بگوییم که نمی‌دانیم. نه اینکه سعی کنیم با جوابی ناقص شنونده را راضی کنیم.
۶. تجربه زندگی خودمان را با زندگی دیگران یکسان‌سازی نکنیم. مثلاً اگر کسی در گفت‌وگو مشکل زندگی خود را مطرح کرد فوراً در جواب نگوییم که این مورد در زندگی من هم اتفاق افتاده است.

۷. حرف‌ها را تکرار نکنیم که این خود برای شنونده حوصله سربر است و باعث می‌شود شنونده به بقیه صحبت‌های شما دقت کافی نکند.
۸. در گفت و شنود روزمره مسائلی از قبیل تاریخ، روز و اسامی برای شنونده زیاد مهم نیستند ما باید برای ارائه اصل مطلب تلاش کنیم.
۹. برای شنیدن سخنان طرف مقابل حواسمان را کاملاً جمع کنیم. چرا که اگر تمرکز نداشته باشیم اصلاً در جریان صحبت‌های او قرار نمی‌گیریم.
۱۰. در صحبت‌هایمان حاشیه‌پردازی نکنیم و سعی کنیم که خیلی مختصر و مفید حرف‌های خود را بیان کنیم. این ده مورد برای هم‌صحبتی با دیگران فرصتی است برای یادگیری از گوینده و شنونده در همه اقشار از بالا به پایین حتی در میان مردم عادی اگر این موارد رعایت شود ما می‌توانیم به مسائل بسیار قابل توجه دست پیدا کنیم.

آداب و اخلاق گفت‌وگو

- نتیجه کار کسانی که با هم گفت‌وگو می‌کنند می‌تواند برد- برد یا باخت- باخت باشد. یک گروه متحد با گفت‌وگو در پی یافتن راه‌حل برای مشکلات است.
- در اینجا برایتان مثالی می‌آورم مثلاً در نظر بگیرید برای اینکه افرادی همه ابعاد یک تابلوی نقاشی را بررسی کنند به آن‌ها تابلویی را نشان می‌دهند تا هر کدام با دید و نظر خود در مورد آن تابلو صحبت کنند. مجموع صحبت‌ها می‌تواند معرف دیدگاه همه از تابلو باشد و هر فردی از زاویه‌ای خاص به آن بنگرد. آن دیدگاه‌ها نوع نگاه هنرمند به هنری که در آن تابلو به کار برده است. این کار باعث می‌شود که آن تابلو از همه ابعاد دیده و ارزش کار بهتر درک شود.
- استاد ملکیان برای این آداب، یازده مورد را مطرح کرده‌اند که بسیار قابل توجه است:
۱. به مشکلات واقعی بپردازیم. مثلاً مردمی چون ایرانیان که در زیر چکمه‌های استبداد حکومت استخوان‌هایشان خُرد می‌شود از این فشار در گفت‌وگوی خود بگویند. چه نوع حکومتی برای ایران بهتر است پادشاهی یا جمهوری؟ فارغ از اینکه فشاری که بر پیکره جامعه وارد می‌شود مشکل اساسی است. باید توجه کرد که اول باید فشار حکومت تمامیت‌خواه را از روی جامعه برداشت و به فکر حل مشکلات ریشه‌ای جامعه بود و در بعد سراغ مسائل دیگر رفت.

۲. بهتر است گفت‌وگو را از اجتماعات کوچک‌تر شروع کنیم. یعنی از پایین به بالا. منظور این است اگر مشکلاتی در جامعه به وجود می‌آید باید به صورت گفت‌وگو تا مجلس کشانده شود.
۳. برای اینکه گفت‌وگوی مؤثر و نتیجه‌بخشی داشته باشیم باید این گفت‌وگو در فضایی امن صورت گیرد و افراد ترس از بازخواست و مجازات و یا حتی شوق و انتظار پاداش نداشته باشند.
۴. باید در فضای گفت‌وگو نگاه برابر وجود داشته باشد و اگر در پایان رأی با اکثریت جمع است افراد حق اعتراض و پرسشگری داشته باشند.
۵. افراد جمع باید هنر شنیدن را بلد باشند. مثلاً وسط حرف کسی نپرند و از موضوعات خارج از بحث یا غیرمرتبط صحبت نکنند.
۶. روحیه تحقیق داشته باشند. در صورت پیدا شدن مشکل با گفت‌وگو به راه‌حل اصولی و منطقی برسند.
۷. در گفت‌وگو میان آرای موافق و مخالف، مناظره و کنشی خردگرایانه (برخورد دیالکتیک) وجود داشته باشد. یعنی درست مثل حل کردن جدول، همه در جای صحیح و درست قرار می‌گیرند تا اینکه به راه‌حل مشترکی برای مشکل به وجود آمده برسند.
۸. شرکت‌کنندگان در گفت‌وگو بدون تعصب در بحث شرکت داشته باشند و باید تمام انرژی خود را صرف رفع مشکل کنند و در ارتباط با حل مشکل به گفت‌وگو بپردازند.
۹. یکی از اصول مهم در گفت‌وگو این است که نباید فرض بگیریم آنچه که ما می‌دانیم دیگران نیز می‌دانند. اتفاقاً همیشه باید نظر خود را بیان کنیم فارغ از اینکه شاید دیگران نیز آن را بدانند. هر کس با نگاه خود مشکلات را می‌بیند که منحصر به همان شخص است.
۱۰. در گفت‌وگوها پیش فرض این باشد که اگر ناسازگاری به وجود آمد ناشی از نادانی است نه فهم و آگاهی. چون گفت‌وگوکنندگان برای رفع یا پیدا کردن راه‌حلی برای مشکل تلاش می‌کنند. به خود نگوئید که اگر کسی با نظر من مخالفت کرد از قصد است تا نظر خودش را جلو ببرد.
۱۱. اگرچه قطعیتی وجود ندارد که حتماً حرف‌هایمان درست است ولی باید حرفمان را بزنیم. چه بسا با ردوبدل کردن حرف‌ها و نظرات‌مان به جمع‌بندی کامل‌تر و راه‌حل درست و مناسب برسیم. مثلاً ما مسئله‌ای را کامل نمی‌دانیم ولی برای دانستن آن ذوق داریم که می‌توانیم به کمک گفت‌وگو با دیگران آن را کامل کنیم.

عدالت

در پایان باید از نظریه جان رالز، یعنی روشی برای برقراری عدالت اجتماعی حرف بزنم و همچنین آن را برای آینده ایران و پارلمان نظارتی توصیه کنم. مخصوصاً وقتی نوبت نگارش قانون کشور می‌شود کسانی که مسئولیت

نوشتن قانون به عهده ایشان خواهد افتاد باید از آن پیروی کنند تا اینکه عدالت اجتماعی بیشتری برای این مردم ستمدیده فراهم شود. او خود از این روش به نام «عدالت پشت پرده بی خبری» یاد کرده است. جان رالز می گوید از نظر ما موضوع اصلی عدالت، ساختار اساسی جامعه است که نهادهای مهم اجتماعی، حقوقی و وظایف اساسی را توزیع نموده و چگونگی تقسیم مزایای حاصل از همکاری اجتماعی را تعیین می کند. رالز می خواهد بگوید که عدالت با عقلانیت برابر است. این نظریه به تئوری قانون و قانون گذاری توصیف می شود. رالز دو اصل اساسی برای جامعه مطرح می کند. یک اینکه هر فرد باید فرصت یکسان برای کسب بسیاری از آزادی های مختلف را داشته باشد. دوم اینکه نابرابری ها در جامعه تنها زمانی پذیرفته شده هستند که واقعاً به محروم ترین افراد در جامعه کمک کند و نابرابری ها در پی داشتن فرصت های برابر برای همه افراد جامعه حاصل شده باشد.

جان رالز با مثالی در مورد عدالت نظریاتش را بیان می کند که من سعی دارم خلاصه آن را در اینجا برای شما بیاورم. او می گوید فرض کنید شما متولد شده اید و کاملاً آگاه و هوشیار هم هستید. اما هنوز پا به کره زمین نگذاشته اید و در مدار زمین در گردش هستید. هنوز نمی دانید که قرار است در کدام نقطه جغرافیایی، کدام کشور، شهر و محله متولد شوید؟ هنوز نمی دانید پدر و مادر شما چه کسانی هستند؟ بیمارستان ها، دانشگاه ها و مراکز مختلف اطراف شما چگونه خدماتی را ارائه می دهند؟ کارکرد پلیس و دادگاه و قوانین محل زندگی تان چگونه خواهد بود؟ نمی دانید عقاید و باورهای شما چه خواهد بود؟ چه شغلی خواهید داشت و درآمد شغل شما چقدر است؟ به تعبیر رالز در پشت پرده بی خبری قرار دارید.

فرض کنید در چنین وضعیتی هستید که رالز آن را «وضعیت نخستین» نامید و اکنون قرار است وضعیت جهانی را که می خواهید قدم روی آن بگذارید تعیین کنید. یعنی همه قوانین و شرایط جهان را تعیین کنید بدون اینکه خود بدانید در کجا و با چه شرایطی متولد خواهید شد.

از آنجایی که شما هنوز نمی دانید پس از کنار رفتن پرده بی خبری چه چیزی نصیب شما می شود ناچار هستید همه قوانین و ویژگی های این جهان را کاملاً منصفانه تعیین کنید تا سر سوزنی تبعیض علیه هیچ یک از مناطق، مشاغل، خانواده ها، محله ها، اقوام و غیره صورت نگیرد. برای مثال شما حاضر نیستید هیچ تبعیضی وجود داشته باشد چون هنوز نمی دانید قرار است در چه موقعیتی قرار بگیرید. رالز معتقد است در چنین شرایط و جامعه ی مطلوبی می توان عدالت را تحقق یافته دید.

علی رضا غلامی

پاییز ۱۴۰۲

